

مصالحه ملی

اندیشه سیاسی گذار از فرهنگ جنگ به فرهنگ صلح

نویسنده: فقیر محمد ودان

یادداشت:

اینک ما در آستانه گرامیداشت خاطره ابر مردی از تاریخ معاصر افغانستان قرار داریم که او درست چهارده سال قبل، در دل تاریخ شب ۲۲ بر ۲۷ سپتامبر ۱۹۹۲، با قامت رسا و گردن برافراشته، یکه و تنها در دفاع از نوامیس و ارزشهای ملی در برابر «دیوهای شب پرست» به جولان آمده از کانون شیطان ابن شیطان (آی. اس. آی پاکستان)، قامت برافراشت و حماسه دیگری را در تاریخ کشور ما، با خون خویش ثبت نمود.

آری! اینک ما در آستانه چهاردهمین سالگرد شهادت دوکتور نجیب الله رهبر و بنیادگذار حزب وطن و رئیس جمهور سابق افغانستان قرار داریم. عقیده مان اینست که ارج گزاری بهتر به شهید دوکتور نجیب الله، جز این نمیتواند باشد که در اندیشه های سیاسی ایشان تعمق بیشتر صورت گیرد تا با درک این اندیشه ها و بکار بردن آنان، دستیابی به اهداف و آرمانهای ممکن گردد که دوکتور نجیب الله بخاطر آن رزمید و قهرمانه جان باخت. کتاب «مصالحه ملی: اندیشه سیاسی گذار از فرهنگ جنگ به فرهنگ صلح»، تلاشی است از یک سپاهی قلم بدست این راه، که بمثابة «برگ سبز تحفه درویش»، در بخش های مختلف، تقدیم تان میگردد.

ف.م. ودان

مقدمه

شهید دوکتور نجیب الله رهبر بی بدیل سیاسی - عقیدتی ما، بنیادگذار و رئیس هیئت اجرائیه شورای مرکزی حزب وطن و رئیس جمهور سابق افغانستان اینک چون استوره ای بر تارک تاریخ میهن ما به زندگی جاودانه رسیده است. جلایش اندیشه های صلح خواهانه او، عزم عظیمش جهت اخراج لشکر بیگانه از کشور و انجام پیروزمند رسالت تاریخی «نجات ملی»، طلایه رزمش در حماسه «دفاع مستقلانه» و ناکام ساختن نایره تبدیل افغانستان به کنفدراسیون پاکستان، مردانه استادش در برابر توطئه تجزیه افغانستان به شمال و جنوب به هدف ستر سرحدات «همسایه بزرگ شمالی»، قربانی منحصر به فرد تاریخی اش در کنار رفتن از قدرت و سرانجام حماسه شهادتش، نه تنها او را به صدر نشین قلب های هم میهنان ترقیخواه ما مبدل نموده، بلکه به ما امکان داده اند تا یادش را با گنج عظیمی از غنای فکری و عملی او، گرامی بداریم.

دوکتور نجیب الله با درک عمیق از اوضاع اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و نظامی افغانستان و اهمیت روبه تبارز مجدد جغرافیایی - اقتصادی و در نتیجه اهمیت جغرافیایی - استراتژیک آن و بنابراین اثرات اوضاع این سرزمین بمتابه «قلب آسیا»، بر جغرافیای جنوب آسیا و آسیای مرکزی و همچنان نقش و اهمیت روبرزاید اقتصادی و در نتیجه سیاسی و نظامی جغرافیای مذکور، گنج عظیم فکری - سیاسی را در سیستم از اندیشه های انسجام یافته ارائه و به تعمیم آن اقدام نمود که در تاریخ اندیشه های سیاسی افغانستان، نخستین دستگاه فکری - سیاسی افغانی محسوب میگردد. این دستگاه فکری - سیاسی که اندیشه سیاسی مصالحه ملی خوانده شد، با بهره گیری از اندوخته های خرد سیاسی ملی - تاریخی و با تکیه بر ارزشهای جامعه افغانی، به نقد شجاعانه اندیشه و عمل سیاسی حزب دموکراتیک خلق افغانستان پرداخته و در یک پروسه دشوار و پراز فراز و نشیب مبارزه درون حزبی و اوضاع بحرانی کشور، اندیشه های بهم مرتبطی را در امر تنظیم حیات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، امنیتی و دفاعی - نظامی، حفظ محیط زیست و روابط خارجی کشور ارائه و آنرا در عمل غنا بخشیده و پرورش داد.

شهید دوکتور نجیب الله نه تنها بنیاد های اندیشه بی مصالحه ملی را مطرح، بلکه پروسه تعمیم و تحقق این اندیشه ها را در پراتیک سیاسی، همچنان انتخاب و بکاربرد امکانات و وسایل مناسب سیاسی برای این منظور را نیز داهیان رهبری نموده و بدین طریق سیاست مصالحه ملی را بمتابه

سیاست علمی و عملی برای حل معضلات افغانستان و اوضاع اطراف آن در مرحله کنونی، مطرح ساخت.

سیاست مصالحه ملی با اتکا بر منافع ملی و مفهوم همه افغانها (در برابر مفاهیم طبقاتی، تباری، سمتی، محلی و...)، اهداف اساسی چون: خروج قطعات نظامی اتحاد شوروی از کشور (که حضور آنان با منافع ملی ما مغایرت داشت)، ختم جنگ و تامین و تکوین صلح عادلانه سراسری و طنی، تحکیم وفاق ملی و تکامل پروسه رشد آن، حل معقول مسئله مهاجرین و برگشت با عزت آنان به کشور، اعمار مجدد و انکشاف اقتصادی-اجتماعی افغانستان، ترویج حیات مدنی معاصر متکی به اساسات انساندوستانه دین مقدس اسلام، عنعنات پسندیده ملی، ارزشهای عام بشری منجمله معیارهای قبول شده جهانی حقوق بشر، پلورالیزم سیاسی و توسعه اقتصاد بازار و تشبثات آزاد اقتصادی در جهت ایجاد یک جامعه مدرن و پیشرفته با سطح بلند رفاه اجتماعی، همچنان روابط نیک با کشورهای جهان بخصوص کشورهای همسایه و مسلمان با در نظر داشت منافع ملی کشور و غیر نظامی ساختن افغانستان را که می باید با تضمین های معتبر بین المللی همراه می بود، در برابر خویش قرار داده بود. بطور خلاصه سیاست مصالحه ملی سیاست گذار از فرهنگ جنگ به فرهنگ صلح است.

در رابطه به اندیشه سیاسی و سیاست مصالحه ملی معمولاً سوالهایی از مواضع مختلف مطرح گردیده و مطرح می گردد، که در پاسخ به سوالها مطرح شده، نوشته های از این قلم طی سالهای اخیر منتشر گردیده و اینک ضرورت تداوم و گسترش طرح مسئله محسوس است. به این ملحوظ، رساله روی دست، اساساً محصول انسجام نوشته های نشر شده با اضافات ضروری، در متن واحد است.

چون اندیشه سیاسی منجمله اندیشه مصالحه ملی، همپا با روند زندگی جامعه، پیوسته تکامل نموده و غنا کسب مینماید، به همین ملحوظ نمیتواند ادعایی وجود داشته باشد که حرف ها و نتیجه گیری های درست دیروز و امروز ما در رابطه به توضیح اندیشه مصالحه ملی، منجمله در رابطه به سیاست مصالحه ملی، حرف های «کامل» و «نهایت» اند. بلکه ما عمق و پهنای این اندیشه را دارای ظرفیت های عظیم فکری، عملی، همچنان زنده و سیال انطباقی با زندگی متحول جامعه افغانی، میدانیم. این مأمول بدون تدقیق و تحقیق متداوم و اظهار رای بوسیله اندیشمندان- که طبعاً تبادل، تعاطی، تقاطع و تقابل نظریات را بار می آورد- ممکن نیست. ما درین زمینه از آغاز و ادامه بحث علمی بی استقبال مینمائیم که با ابراز حسن نیت، در سطح بلند فرهنگی، عاری از اتهام زنی و ابتذال باشد. باور ما اینست که چنین بحث هایی تبارز نظریات متنوع را و در نتیجه غنای بیشتر و بیشتر اندیشه سیاسی مصالحه ملی (غنای سلاح فکری ما) را در قبال میداشته باشد. زیرا «مصالحه ملی»

اندیشه سیاسی جوان و بالنده «آهورایی» دوران ماست و ما با اعتقاد به چنین سلاح اندیشه‌ی بی، در پیکار همگانی علیه «اهریمن» سهیم هستیم.

در عین حال ضرور میدانم خاطر نشان سازم که نقد اندیشه‌ها، ساختارها و سیاست‌های عملی سنتی ح.د.خ.ا درین اثر، که با اتکاب بر واقعیت‌های مرحله معین از رشد اجتماعی-اقتصادی جامعه افغانی-مقطع زمانی که ح.د.خ.ا طی آن تاسیس و به مبارزه سیاسی پرداخت-صورت گرفته، نقد بنیاد های اندیشه‌ی بی و ساختاری حزب جوانی است که بدون هیچ تردیدی دارای نیات نیک و ترقیخواهانه نسبت به وطن و هموطنان ما توأم با تبارز تقوای بینظیر بوده است. در عین حال این نقد در حقیقت، نقد بخش اعظم حیات سیاسی - و آن هم بهترین سالهای جوانی زندگی - من و سایر هم‌زمان هم نسل سیاسی ام نیز بوده که هنوز هم، بودن با این نسل و رزمیدن در کنار هم طی همال سالها، عزیزترین خاطرات زندگی ام را تشکیل میدهد، حتی شجاعت اخلاقی این نقد را نیز مرهون همان گهواره تربیت سیاسی خویش بوده ام و بدون شک و شبه‌ی قدر آن را پاس میدارم و پاس خواهم داشت. ولی واقعیت های تاریخی سالهای زندگی و مبارزه ح.د.خ.ا و نتایج حاصله از آن، سرسخت تر از آن اند که هاله از این خاطرات عزیز بتواند مانع دید روشن کنونی من نسبت به این گذشته گردند و ضرورت چنین نقد را منتفی سازند. این نقد می باید صورت می‌گرفت و چه بهتر که از جانب کسانی صورت گیرد که خود در بستر این حرکت سیاسی، تربیت سیاسی دیده اند، هویت سیاسی یافته اند و نسبت به هرکسی دیگری، درک بهتر و کاملتر از آن دارند، مبادرت به چنین نقدی، دینی است که نسل سیاسی ما در برابر مادر وطن و مردم خویش به گردن دارند و می باید آن را صادقانه و توأم با امانتداری ادا نمایند.

ما شجاعت اخلاقی بیان صریح این حقیقت را می باید تبارز میدادیم که: علی الرغم نیات نیک و ترقیخواهانه مان نسبت به وطن و تعهد صادقانه و توأم با تقوای بزرگ مان بخاطر خوشبختی هموطنان زحمتکش خویش، در انتخاب افزارهای اندیشه‌ی بی و ساختاری سیاسی سنتی ح.د.خ.ا و عمل سیاسی مبتنی بر آن (مستثنا از عمل فردی مغایر این اندیشه‌ها و اهداف و مسوولیت افراد در قبال آن) اشتباه نموده بودیم، اشتباهی که به نتایج مغایر نیات و تعهدات ما منتهی گردید. میدانیم که در پی این نتایج، مقصر یگانه ما نیستیم. اگر مسئله بیطرفانه، عمیق و علمی بررسی گردد، طرف های دیگر داخلی و نظام های سیاسی گذشته کشور، ابر قدرت های جهان و کشورهای همسایه، نیز سهم بزرگ از مسوولیت این نتایج را بعهدده دارند. نسبت سهم ح.د.خ.ا در نتایج مذکور بود که دوکتور نجیب الله در همان آغاز اعلام سیاست مصالحه ملی، با روشنی تمام اظهار داشتند که: نیت و تعهد ما این بود تا به مردم «نان، لباس و خانه» فراهم نمائیم ولی اینک مردم «به عوض نان مرمی، به عوض لباس کفن و به عوض خانه گور» دریافت نموده اند. به همین ملحوظ ایشان سیاست مصالحه ملی را «

یک سجده سهوه و یک معذرت از مردم « میخواندند. بر این مبنا اکنون ما اعتراف مینمائیم که واقعیت های اجتماعی-اقتصادی کشور به ما بقدر کافی «سبق» داده اند و ما از آن به خوبی آموخته ایم، دیگران را نیز این واقعیت ها «سبق» داده اند ولی آنها یا استعداد و ظرفیت درک چنین آموزش را نداشته اند و یا اگر هم داشته اند، فاقد شهامت و شجاعت اخلاقی تبارز آن، غرق در مرداب منافع شخصی و تهی از احساس مسوولیت در برابر مادر و وطن خویش اند. ولی تاریخ در قضاوت خود صریح و بیرحم است. این حقیقت باید آویزه گوش و مبنای عمل همه نسل ها، در همه جا و برای همیشه قرار داده شود.

ف.م.ودان

۱۲ جون ۲۰۰۹

بادسوودن-آلن دورف-آلمان

پیام وطن

فصل اول

اوضاع اجتماعی-اقتصادی افغانستان

۱۳۵۷-۱۳۶۵

اندیشه مصالحه ملی محصول استنتاج درک عمیق علمی از اوضاع اجتماعی - اقتصادی افغانستان بوده و سیاست مبتنی بر این اندیشه (سیاست مصالحه ملی)، عکس العمل معقول حزب وطن در برابر اوضاع مذکور، بمنظور تغییر و تحول مطلوب آن، بود. بنابراین قبل از همه ضرور پنداشته می شود، نظری بر اوضاع مذکور و پیش زمینه های آن انداخته شود.

پرداختن به توضیح و تحلیل دقیق و مشخص اوضاع اجتماعی-اقتصادی کشور و آنهم در شرایط چند دهه قبل از امروز با ارائه ارقام، تحقیقات پرحجم بلند مدت، دسترسی به اسناد کتبی و فکتورهای محیطی را میطلبد. این مأمول در شرایط دوری از وطن، کمتر ممکن و میسر است. با در نظر داشت چنین محدودیت ها، این نوشته تلاشی است ابتدائی از دیدگاه جامعه شناسی سیاسی، که به مسایل عام، در زمینه موضوع مورد بحث، نظر انداخته که به هیچ وجه نمیتوان آنرا کامل و بی عیب دانست.

افغانستان از لحاظ سطح رشد اجتماعی-اقتصادی در آستانه انتقال قدرت دولتی به ح.خ.ا (ثور ۱۳۵۷) در حالت گذار کاهلانه از نظام ارباب رعیتی (با مشخصات شرقی) به نظام سرمایه داری، قرار داشت. بنابراین پروسه نهایت بطنی تحلیل ساختارهای قومی و قبیله‌ای و ممیزات آن، به نفع پروسه قوام ملت (به مفهوم مدرن آن)، آغاز گردیده بود. بهتر خواهد بود برای توضیح مطلوب خویش، بحث را روی موضوعات ذیل متمرکز سازیم:

- ۱- مسئله ملی، مختصات و عناصر متشکله آن.
 - ۲- ساختار اجتماعی و مسئله ملی در افغانستان الی به قدرت رسیدن ح. د. خ. ا.
 - ۳- دگرگونی های ساختاری جامعه افغانی و مسئله ملی طی سالهای حاکمیت ح. د. خ. ا.
 - ۴- برخورد حزب دموکراتیک خلق افغانستان با وضعیت جدید.
- الف: تیزس های ده گانه و مشخصات عمده آن.
- ب: مصالحه ملی یا نوسازی بنیادهای اندیشه‌ی، سیاسی و ساختاری حزب.

۱- مسئله ملی، مختصات و عناصر متشکله آن:

از دیدگاه جامعه‌شناسی سیاسی ملت محصول تکامل تاریخی و سطحی از رشد و نضج نظام اجتماعی است که با پیمودن مراحل و مدارجی از تکامل تاریخی اقتصادی - اجتماعی بر مبنای مشترکات باهمی گروه‌های اتنیکی، در یک جغرافیای مشترک بوجود می‌آید. لازمهٔ پروسه عینی تکوین ملت بیش از همه حضور مشترکات قوی گره خوردهٔ تاریخی، فرهنگی و اقتصادی ساکنین یک سرزمین می‌باشد. هرگاه افراد یک جامعه به سطحی از بلوغ رسیده باشند که بدور خواست‌ها و اهداف واحدشان بسیج شوند، همگرایی و هم‌پذیری فرا تباری را تبارز و این اراده در ساختارها، قوانین و میثاقهای تنظیم حیات اجتماعی بطور عادلانه و دموکراتیک منعکس و تعمیل گردد، این خواست‌ها و اهداف، «ملی» میگردند. از همین جاست که معقوله‌های دولت ملی، حاکمیت ملی، استقلال ملی، امنیت ملی، فرهنگ ملی، وحدت ملی، ارادهٔ ملی، منافع ملی، اهداف ملی، رهبران ملی و سایر ارزشهای ملی تعریف می‌یابند.

به ملحوظ فوق، قوام ملی بمتابه پروسهٔ تاریخی - اجتماعی، معطوف به طرق تامین تساوی مسوولیت‌ها و حقوق گروه‌های اجتماعی و سهم و نقش عادلانه‌شان در تکوین و تثبیت ارزشهای ملی و همچنان طی اقدامات همگانی توجیه به حفظ منافع ملی، در تقابل با دول خارجی نیز است. حل مسئله ملی طی یک پروسه قانونمند تغییر و تکامل اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی صورت می‌گیرد. بدین ملحوظ می‌باید با مسئله ملی - درک علمی و حل معقول آن - باید برخورد مشخص تاریخی نمود. برای این منظور لازم است سطح تکامل

اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه و مختصات آنرا در هر کشور جداگانه، تناسب نیروها در عرصه بین‌المللی و در داخل کشور معین، سطح آگاهی و آمادگی مردم را برای شرکت درین پروسه از نظر دور نداشت. بدین ملحوظ مسئله ملی را میباید در ابعاد خارجی و داخلی آن در نظر گرفت. در بُعد خارجی مسئله ملی، حفظ تمامیت ارضی کشور از تجاوز بیگانه، تامین و تحکیم استقلال سیاسی و سایر منافع ملی کشور در برخورد با کشورهای دیگر، مطرح است، که می باید بر اساس معیارهای قبول شده جهانی حقوق بین‌الدول تنظیم گردد. و در بُعد داخلی آن میباید مسایل مربوط به رشد عادلانه و معقول پروسه گذار از ساختارها و ذهنیت‌های قبیلوی به تکوین ساختارها و ذهنیت‌های ملی، همپیوندی خورده فرهنگ‌های قومی به فرهنگ کلان ملی، تکامل هویت‌های خورده قومی به هویت ملی، را شامل می‌گردد.

۲- ساختار اجتماعی و مسئله ملی در افغانستان الی به قدرت رسیدن ج. د. خ.

افغانستان کشور چندین تباری است. در سرزمین افغانستان تبارهای پشتون، تاجک، هزاره، ازبک، ترکمن، بلوچ، نورستانی و غیره، طی قرن‌های متمادی تاریخ، در کنار هم زیسته و باهم سرنوشت مشترک داشته‌اند. در ابداع و ایجاد فرهنگ غنی و تمدنهای باستانی این سرزمین باهم همکاری کرده و از آزادی و استقلال آن دفاع نموده و اکثریت قریب به اتفاق مردم افغانستان دین مشترک و دولت واحد داشته‌اند. تبارهای ساکن کشور علی‌الرغم داشتن وجوه مشترک فوق، بنابر عقب ماندگی شدید اجتماعی-اقتصادی، تسلط نظام قبیلوی، جنگ‌های دوامدار داخلی میان مدعیان قدرت، تجاوزات مکرر خارجی، موقعیت حساس جغرافیایی-سیاسی و جغرافیایی-اقتصادی مورد توجه ابر قدرت‌ها، عوارض طبیعی و وضعیت پیچیده جغرافیای فیزیکی، نتوانسته‌اند واژه «ملت» را به مفهوم مدرن آن بطور کامل عینیت بخشند.

گفته شد که افغانستان قبل از رویداد هفت ثور ۱۳۵۷، از لحاظ رشد اقتصادی-اجتماعی در مرحله گذار کاهلانه از نظام فیودالی به سرمایه داری قرار داشت. یعنی پروسه فروپاشی نظام

قبیلوی و تکوین ملت آغاز یافته اما بنابر خصلت محافظه کارانه دولت و برخی ممیزات دیگر، این پروسه انکشاف و عمق لازم نیافته بود.

محیط روستایی که بیش از هشتاد درصد نفوس کشور را تشکیل مینمود، با ساختار فیودالی طراز شرقی، تسلط فرهنگ قبیله بی و تعصبات مذهبی، اجتماع بسته قومی و فرهنگ قوم محوری، ساختار سنتی درون قومی، محیط جغرافیایی تقسیم شده و جداگانه میان قبیله ها و طوایف، فقر سواد و اقتصاد، نوعی سلسله مراتب و قشر بندی های ثابت اجتماعی (خان، ملا، رعیت) در داخل سازمان قبیله، موجودیت تعصب شدید بخاطر حفظ ارزشها، اعتقادات و باور های قبیلوی، اختلافات و رقابتهای سران قبیله ها، همپیوندی اجتماعی را در مناسبات بین القومی شدیداً محدود و محصور ساخته بود.

در شهر ها جوانه های رشد یابنده مؤلفه های همگرایی ملی قابل رویت بود. زیرا بنابر موجودیت بازار، زندگی مختلط، تراکم خورده فرهنگ ها و نیازمندی های متقابل ساکنین آن به همدیگر، سنت ها، عنعنات و اعتقادات آنان از همدیگر تاثیر پذیرفته و به تدریج به اختلاط و هم ماندی متمایل شده بودند. به همین رو حساسیت ها و تعصبات قومی، مذهبی و نژادی در شهر ها کمتر تبارز مینمود.

در عین حال نباید از نظر دور داشت که زندگی شهری نیز با مفهوم مدرن آن در افغانستان تطابق نداشت، زیرا از یک سو شهر نشینی محدود بود و فیصدی کمتر از ساکنین کشور را احتوا مینمود و ثانیاً رگه هایی نیرومندی از روح قوم محوری و زندگی قبایلی در بافت زندگی اجتماعی شهر ها قابل رویت بود. به عنوان مثال شهر کابل را در نظر میگیریم: در بخش های از شهر قدیم و جدید آن وقت شهر کابل - حتی امروز نیز - اهالی به اساس قومی، سمتی و اعتقادات مذهبی متمرکز و مسکن گزین شده بودند. هزاره ها، پشتون ها، تاجک ها، هندو ها و باشندگان هریک از سمت های کشور در محلات معین اقامت، تمرکز یافته بودند. این شهر نشینان علی الرغم روابط متقابل و نیازمندی های مشترک و ناگزیر شهر نشینی، بافت فرهنگی و خصوصیات قبیلوی و قومی خود را تا حدودی حفظ نموده بودند.

بنابراین جامعه افغانی عمدتاً یک جامعه سنتی قبیلوی با ساختار های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی ناهمگون بود، بدین ملحوظ زمینه برای تکوین مؤلفه های معاصر کشور - ملت به درستی فراهم نشده بود. بطور دقیق میتوان گفت که: افغانستان در حد فاصلی میان

سیستم کشور - ملت و مختصات جامعه قبیله‌ای قرار داشت. وجود عناصری مثل « سرزمین واحد»، « پیشینه تاریخی مشترک» و «حکومت واحد» جلوه‌های از مفهوم «کشور - ملت» را مصداق بخشیده اما غلبه و غلبان روح قبیله‌ای، وجود ساختارهای فیودالی، گسترش علایق و انگیزه‌های قومی و طایفه‌ای، با روابط بسته اجتماعی، مبین آن بود که آنچه علماً کشور - ملت خوانده میشود، تشکل کامل نیافته بود.

ابعاد مختلف چ‌های این مسئله را بطور مختصر توضیح میدهم:

الف - سرزمین افغانستان دارای پیشینه چند هزار ساله و مهد پرورش برخی تمدنهای تاریخی و گهواره تربیت تبارهای متعدد است. عنصر سرزمین مشترک در مقایسه با سایر عناصر هویت ملی افغانی از قابلیت و ظرفیت بیشتر و برجسته تری در جهت پشتوانه شناسایی ساکنان خود برخوردار بوده است. ساکنین این سرزمین در توالی تاریخی در برابر تهاجمات جهانکشایان مقاومت دلیرانه نموده، حماسه‌های تاریخی آفریده اند، ولی این حقیقت تاریخی را نیز نمیتوانیم انکار نمائیم که در جریان این مقاومت ها اکثراً انسجام ملی، قومندانیت واحد ملی و سازماندهی مشترک وجود عملی نداشت. اقوام و ساکنین مناطق مختلف این سرزمین، بطور جداگانه و مستقلانه از محدوده خویش دفاع مینمودند. به همین ملحوظ بعد از دفع تجاوز، ثمره مقاومت بیش از آنکه مؤلفه‌های همگرایی ملی را تقویت مینمود، بنابر اختلافات مدعیان داخلی قدرت جنگ‌های داخلی بروز نموده و قومی را علیه قوم دیگر بکار برده و پروسه همپیوندی ملی مخدوش و مغشوش میگردد.

ب - احساس تعلق به یک سرزمین، فرهنگ، تاریخ و ارزشهای ملی، باعث گسترش روح ملی میگردد. یاد آوری از گذشته تاریخی و رجوع به نمادها و حوادث آن و یافتن خویشتن درین نمادها و حوادث پیوستگی ذهنی و فکری را در میان ساکنین یک سرزمین پرورش داده و تحکیم میبخشد. بنابراین در گذشته‌های تاریخی و رویداد‌های بزرگ آن باید هریک از تبارهای ساکن افغانستان خویشتن را دریابند تا آنرا ثمره کار خویش بدانند و به آن عشق بورزند و افتخار نمایند. اما در افغانستان علی‌الرغم داشتن سرنوشت مشترک تاریخی، برای پرورش و تعمیم این عنصر به درستی کار صورت نگرفته است. عده‌ای از روشنفکران ما هم اکنون نیز به

عوض توجه به این مسئله با اهمیت، ناخود آگاه و یا هم آگاهانه با الهام از منابع و مراجع بیگانه، نه پروسه تکوین ملت را مُدِ وفاق ملی را تقویت، بلکه با اندیشه و عمل ارتجاعی، خصومت‌ها را دامن‌میزنند.

ج- تسلط نظام ملوک الطوائفی طی قرون متمادی در افغانستان باعث گردیده بود تا محیط‌های زیستی مجزا، زندگی قبیلوی محصور، معیارهای زندگی ثابت، عادات، رسوم و عنعنات قبیلوی به پدیده‌های مقدس عدول‌ناپذیر تبدیل و در تمام روابط اجتماعی رسوخ نماید. در حقیقت فرهنگ قبیلوی بر تمامی سلوک و روابط اجتماعی اثر می‌گذاشت. فرهنگ قبیلوی وفاق اجتماعی را مجال‌نمیداد. با موجودیت خرده فرهنگ‌های قبیلوی و عشیره‌یی و تعصب برای حفظ آنها، پروسه تعمیم و تکوین فرهنگ ملی کمتر امکان‌رشد می‌یافت، در برابر تحولات فرهنگی مقاومت صورت گرفته و شیوع عناصر جدید در فرهنگ قبیلوی، بدعت و گناه تلقی می‌گردید.

د- در جامعه قبیلوی افغانستان، شغل، ابزار تولید، محل زندگی و مالکیت موروثی بود. به همین جهت تعداد شغل محدود و تغییر شغل بسیار کم صورت می‌پذیرفت. فرهنگ قبیلوی نوعی قشر بندی ثابت اجتماعی را ایجاد کرده بود. نظام فیودالی نشانه اصلی تثبیت و تحکیم این قشر بندی بود. که لایه‌های پائینی اجتماع به ندرت به سطوح بالایی ارتقا پیدا مینمودند. فیودال، خان، بیگ، ملک، ملا، دهقان، استاکار (پیشه واحد شامل: نجار، اهنگر، معمار و...)، نساج و سلمان بر اساس نظام قبیلوی در همان مقام خویش بطور موروثی باقی میماندند. با پیشه، پیشه‌وران و اهل حرفه برخورد تحقیر آمیز صورت می‌گرفت. خطاب جولا (نساج) و دلاک یا دم (سلمان) به کسی، معادل به فحش و دشنام تلقی شده بمنظور تحقیر بکار برده میشد. برعکس خان، بیگ، ملک، ملا و منسوبان نسبی دینی (سیدها، حضرت‌ها، خواجه‌ها و...) که در پروسه تولید سهم فزینگی نداشتند، نسبت به «دهقان» از موقف به مراتب برتر برخوردار و معزز بودند. در حالیکه دهقان، با وجود نقش اعظم خویش در پروسه تولید اجتماعی مبتنی بر استثمار، فرد عادی تحت ستم، تلقی می‌شد.

افزار تولیدی ساده، معدود، ثابت و سنتی، سطح تولید نازل را طی سده‌ها ثابت نگه داشته، بهبودی به نفع ارتقا و تغییر موقف لایه‌های پائینی جامعه پدید نمی‌آورد. آنها ناگزیر بودند در سیستم غیر عادلانه بصورت موروثی و طبق سنت‌های قبیلوی، اجبار این نظام را تحمل نموده

به فرزندان و نسل های بعد از خود به ارث بگذارند. تداوم نسل به نسل این وضع، پروسه ملی شدن جامعه را مانع میگردید. زیرا ملی شدن یک جامعه با مدرن شدن آن پیوند ارگانیک دارد. بکاربرد وسایل پیشرفته تولید، حجم بزرگ تولیدی، مبادلات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، توسعه ارتباطات، تسهیلات ترانسپورتی و وسایل اطلاعاتی، تشابه میان گروه های مختلف اجتماعی را سرعت بخشیده، مناسبات قبیلوی را از هم می پاشد..

هـ- تغییر مکان زیست از محل اقامت جمعی قبیله خودی به محل و در کنار قبایل دیگر به دلیل ساختار بسته قبیلوی به ندرت صورت گرفته، به معنی بریدن از ریشه های نسبی و «همسایه» شدن در میان قبیله دیگر بود که صدمه به موقف اجتماعی تلقی و عاملین آن تحقیر می شدند. جنین برخوردی رشد و گسترش پروسه آمیزش میان اقوام و قبایل را به نفع قوام ملی ممانعت مینمود.

و- زندگی روستایی و اتکا بر اقتصاد سنتی زراعتی با وسایل ساده، فقر کتلوی باشندگان روستاها را بار آورده بود. فقر متداوم باعث آن بود که تحرک اجتماعی کاهش یافته و به شکل «خورده فرهنگ» که بنام «فرهنگ فقر» یاد میشود، تبارز نموده موجبات رخوت، سکون روحی، درماندگی، تضعیف کار و فعالیت، انجماد ذهنی، عدم تحرک اجتماعی، انزوای طلبی اجتماعی، اتکا به قضا و قدر، دل بستگی شدید به مظاهر و نماد های خرافی و بی اعتمادی نسبت به آینده را بار آورده بود.

ز- دین مقدس اسلام بنابر احکام عام، قابلیت وسیع انعطاف داشته و میتواند در همگون اندیشی افراد جامعه و نضج پروسه هویت ملی کمک نماید. ولی در افغانستان تعدد مذاهب چون حنفی، حنبلی، جعفری و فرق مختلف هریک و آن هم آمیخته به خرافات شدید، تعصب عمیقی را در میان پیروان خویش برانگیخته و نوعی انعطاف نا پذیری را در افکار و روابط اجتماعی و عملکرد آنان بوجود آورده بود. پابندی های مذهبی به دلیل در آمیختگی با ساختار های بسته، باورها و سنت های قبیلوی، بیسوادی کتلوی و تعصب شدید توأم با نزاع میان فرقه های مذهبی، جدا افتادگی ملی را باعث گردیده بود. بدین ملحوظ افتراق مذهبی بر وفاق دینی غلبه داشت. حساسیت و بی اعتمادی میان پیروان مذاهب زمینیه ها برای تکوین خواسته و معقولات کلان ملی را محدود ساخته بود.

ک- زبان یکی از عناصر مهم سازنده هویت ملی است. عنصر زبان بنابر وسیله تفهیم و تفاهم، قابلیت های ارزنده در تکوین فرهنگ و اندیشه ملی دارد. زبانهای افغانستان که می باید به همپیوندی ملی کمک مینمودند، متأسفانه بنابر دل‌بستگی های آمیخته با تعصب برخی حلقات از گویندگان، آنها را عملاً در نوعی از تعارض و تقابل فرهنگی قرار داده بود.

ل- معقوله هویت ملی نیز نسبت گسست ناپذیری با سیستم سیاسی عصری دارد. سیستم سیاسی و بطور اخص دولت در صورت برخورداری از کارایی و مشروعیت میتواند نقش مؤثری در تنظیم و تثبیت سایر عناصر هویت ملی داشته باشد. دولت می باید بستر سیاسی- اجتماعی کشور را برای همزیستی برادرانه اقوام و پیروان مذاهب مختلف در واحد ملی مهیا سازد، ایجاد شرایط مساوی، همزیستی و امکانات برابر حقوقی را تدارک نماید.

نظامهای دولتی افغانستان، در مدت زمان مورد بحث با وجود داشتن جلوه های نسبتاً مدرن، افزون بر تاثیر پذیری از مشخصات جامعه قبیلوی، خواست گاه خاندانی داشته اند. این دولت ها نسبت داشتن چنین خاستگاه، همچنان وابستگی و یا گرایش مشهود به قدرت های جهانی و فقدان کارایی مدرن، نه تنها نمیتوانستند آنچه را که مفهوم «مشروعیت ملی» افاده مینماید، کسب نمایند بلکه ساختار قابل قبول و متناسب به بافت اجتماعی جامعه افغانی نیز نبودند. بدین ملحوظ فاقد جامعیت و اقتدار مشروع بودند.

بنابراین روابط دولت با جامعه نمیتوانست روابط دولت- ملت باشد، بلکه این روابط، روابط سلطنت- رعیت بود. حتی در بهترین حالت، اکثراً زمامداران، ملی نمی اندیشیدند، بلکه خاندانی عمل نموده و انحصار قدرت، شکل رایج و ثابت حاکمیت بود. دولت های افغانستان اکثراً خود را پاسخگو و مسوول رفع نیازمندی های اجتماعی ندانسته و نقش یک دولت ملی را در قبال خواسته ها و نیاز های جامعه احساس نکرده بودند. فقر اقتصادی عمدتاً مولود بیکارگی این نظام های سیاسی بود. عمل ناپخته عده محدود حلقات روشنفکری فاقد پایگاه اجتماعی با خشونت سرکوب گردیده، بنابراین نوسازی و بازسازی در سایه حاکمیت این دولت ها در بهترین حالات نیز بسیار بطی و آنهم تحت فشار تغییر اوضاع جهانی صورت می گرفت. این نظام ها نخواستند و یا نتوانسته بودند درک کنند که ظرفیت های لازم و زمینه های مشارکت سیاسی مردم را فراهم آورند. نظامهای مذکور تلاش مینمودند چشم های جامعه را بسته و آنان را در تاریکی نگهدارند، آنها نفاق اجتماعی را بخاطر تداوم حاکمیت خویش دامن میزدند.

م- وضعیت طبیعی و جیوفیزیکی افغانستان: موجودیت کوه های سربه فلک کشیده و صعب العبور، دره های عمیق و مجزا از هم و تاثیر متقابل خشونت های طبیعی-جغرافیایی با خصلت های جامعه عقب مانده و ممیزات فرهنگ فقر باعث گردیده بود که توجه اکثریت مردم افغانستان از ده، قریه و شهر خود به مسایل سراسری وطنی و جهانی فراتر نرود و آشنایی چندانی هم به پیشینه تاریخی سرزمین خویش نداشته، و صرف در محدوده حال و آن هم در حصارهای ده و قریه و در نهایت ساحه جغرافیایی اقامت قومی و قبیله‌ای خود باندیشند.

جامعه سنتی افغانستان از چنین ممیزات و مشخصات برخوردار بود. وضعیت مذکور طی توالی قرن‌ها شکل و محتوا پذیرفته و ثبات یافته بود. توارث ممتد برخی از ساختارها، رفتارها و اعتقادات قبیله‌ای، آنها را به نوعی از مقدسات مبدل نموده بود. در چنین حالتی تحت تاثیر اوضاع تغییر یافته جهانی و تغییرات اقتصادی محدود داخلی که طبعاً تغییرات ذهنی را نیز در قبال داشت، جوانه های بالنده نهضت ترقیخواهانه معاصر کشور با هویت مشروطه اول، مشروطه دوم و نهضت دوره هفتم شورا (اگر چه ضعیف و محدود) سربلند نمود که بنابر نداشتن پایگاه وسیع اجتماعی، در اندک زمان سرکوب گردیدند. ولی از یک سو بنابر تاثیرات این نهضت‌ها و سوی دیگر بنا بر تاثیرات اوضاع جهانی بر جامعه افغانی، یک بار دیگر با عقب نشینی اجباری سلطنت، زمینه های انفاذ قانون اساسی ۱۳۴۳ مساعد و بر مبنای آن، تاسیس احزاب و فعالیت سیاسی علنی و قانونی ممکن گردید. در چنین اوضاع، با وجود امتناع پادشاه از توشیح قانون احزاب، شخصیت های سیاسی با استناد به قانون اساسی جدید - و متأسفانه اکثراً با پشتوانه های خارجی تفاهم شده با سلطنت - یک بار دیگر احزاب سیاسی شان را تشکیل و به فعالیت آغاز نمودند. یکی از این احزاب، ح. د. خ. ا بود که بعد ها (ثور ۱۳۵۷ خورشیدی) با تصاحب قدرت سیاسی به نیروی سیاسی اثر گذار بر اوضاع اجتماعی- اقتصادی کشور مبدل گردید.

۳. دگرگونیهای ساختاری جامعه افغانی طی سالهای حاکمیت ح. د. خ. ا

در افغانستان بنابر حاکمیت نظام های استبدادی و سرکوبگر دولتی، تسلط باورهای قرون وسطائی و عقبماندگی شدید اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه، پیروسه تکامل اندیشه سیاسی سیر منظم و طبیعی نداشته، گسست های عمیق و ممتد زمانی و انقطاب های شدید را

متحمل گردیده بود. بنابراین در آستانه تاسیس ح. د. خ. ا دستگاه افغانی تفکرسیاسی که بتواند واقعیت های جامعه افغانی را بشناسد، آن را توضیح و تفسیر نماید و عمل سیاسی را سمت دهد، انسجام نیافته بود. نهضت نو پای روشنگری در آن وقت افغانستان، نیز به نطفه های فکری جنبشهای سیاسی - تاریخی کشور، پالایش مجدد و انسجام این اندیشه ها، بی توجه مانده و یا اهمیت آنرا درک نموده نتوانسته بودند. بدین ملحوظ مؤسسين جوان و پیشگام حزب دموکراتیک خلق افغانستان نیز بی توجه به این مهم، در امر تاسیس حزب مذکور بیشتر تحت تاثیر جذابیت آن وقت اندیشه های « جنبش بین المللی طبقه کارگر » قرار داشتند، آنان در حالیکه تمایلات اندیشوی ایدیولوژی شده مارکسیستی - لنینستی را با تعبیر شوروی گرائی تبارز میدادند، از یک سو درک شان از بنیاد های سیستم فکری مارکسیستی - لنینستی اندک، التقاطی و پراکنده بود و از جانب دیگر از وضعیت و مشخصات جامعه افغانی شناخت سطحی و ناکافی داشتند. بنابراین، پیشبینی نتایج انطباق اندیشه مذکور در وضعیت اجتماعی - اقتصادی مشخص افغانستان، بوسیله مؤسسين کم تجربه و جوان ح. د. خ. ا - که با تبارز عطش بزرگ، برای ترقی کشور و تامین زندگی مرفه برای مردم افغانستان متعهد بودند - با خوشبینی ها و هیجانات انقلابی توأم بود. در چنان شرایط اجتماعی - اقتصادی و با چنین دیدگاه ها حزب دموکراتیک خلق افغانستان، در ۱۱ جدی ۱۳۴۳ تاسیس گردید. حزب در نخستین اصول مرامی خویش، مبارزه بخاطر (محوه مناسبات فیودالی و ماقبل فیودالی) را اعلام نمود و خواسته بود با اضمحلال انقلابی نظام فیودالی، از طریق « راه رشد غیر سرمایه داری » - که راه آزموده نشده رشد بود - با « جهش از مرحله تاریخی سرمایه داری »، به اعمار جامعه سوسیالیستی دست یابد. طبیعت که بنیان گزاران حزب تلاش نموده بودند جهت دستیابی به این اهداف از ایدیولوژی مارکسیستی - لنینستی استمداد جویند.

مدتی بعد از تاسیس حزب و قوام نسبی اندیشه بی کادر رهبری آن، از میان مؤسسين حزب صرف استاد میر اکبر خیبر به نتیجه گیریهای رسیده بودند که مبتنی بر آن راه ها و وسایل دستیابی به اهداف مطروحه حزب، می باید واقعینانه و با در نظر داشت اوضاع اجتماعی - اقتصادی کشور، روان اجتماعی و بر بنیاد منافع ملی صورت می گرفت. ولی متأسفانه رهبری حزب در آن موقع، تحت تاثیر جذبات تعبدی انترناسیونالیزم کارگری شوروی گرا، نه تنها به

این نتیجه گیری ها توجه نمودند بلکه نتیجه گیری های مذکور باعث گردید که استاد خیبر به دلیل پافشاری بر آنها، در یک وضع بحرانی جان خود را نیز از دست دهد و به شهادت برسد.

در نتیجه، گذشت زمان و تجارب عملی به وضاحت نشان داد که بنیاد های اندیشوی ایدئولوژیک شده حزب دموکراتیک خلق افغانستان و اهداف تعیین شده آن بر بنیاد این اندیشه، راه ها و وسایل دستیابی به این اهداف و همچنان اصول و ساختار تشکیلاتی آن، نتوانستند با واقعیت های اجتماعی-اقتصادی کشور و روان جامعه ما و اوضاع تغییر یافته جهان مألوف و دستیابی به وظایفی را ممکن سازد که حزب مذکور در عرصه ملی و بین المللی در برابر خویش قرار داده بود. گزینش فوق و بکاربرد آنان کدام نتایجی را باعث گردیدند؟

۱- رهبران، کادرها و اعضای حزب خود محصول جامعه افغانی-با مختصات ذکر شده در فوق-بودند. خواهی، نخواهی ممیزات و مختصات این جامعه عقب مانده را در روان و سلوک خویش، داشتند. با تلقین (نه درک، تحلیل و استنتاج) مایه های فکری مارکسیستی-لنینستی در مورد جهان و جامعه در ذهن شان و آنها بطور التقاتی؛ این برداشت های تلقین شده در بهترین حالت صرف سلوک مبتنی بر عواطف و هیجانات صادقانه «انقلابی» آنان را سمت میداد و چه بسا که آنها به داشتن اندیشه های مارکسیستی و سلوک مبتنی بر آن، در حالی تظاهر مینمودند که ما تحت ضمیر آنان همچنان از معنویات جامعه قبیلوی انباشته و متأثر باقیمانده و بر اکثر کردار و سلوک شان اثر میگذاشت. این حقیقت از یک طرف باعث دوگانگی شخصیت آنها گردیده و از جانب دیگر-به اثر تکرار و تداوم تظاهر فوق-به تقویت باورهای ذهنی ثنی زمینه داد که «خویش» خود را برخلاف آنچه «هست» تصور نمایند. در نتیجه؛ چنین حالت، بیگانگی شان را از «خویش» خود، باعث گردید. به همین ملحوظ بود که در حیات درونی حزب به اصل پذیرفته شده «احزاب طراز نوین طبقه کارگر» (مرکزیت دموکراتیک) تظاهر وجود داشت، در حالیکه در مناسبات واقعی حزبی میان رهبران، کادرها و صفوف حزب، خصوصیت قبیلوی تحکم و دستور-هم در وجود دستور دهندگان و هم در وجود دستور پذیرها-با «مرکزیت» قاطع، حاکم بود. شعار حقوق مساوی زنان با مردان سر داده میشد، اما در زندگی شخصی آنان ضوابط میراثی «پدرسالاری» غلبه داشت. خلاصه در تمام ابعاد اجتماعی-اقتصادی و فرهنگی به ذهنیت انسان جامعه سوسیالیستی تظاهر

صورت می‌گرفت ولی در عمل، به مشکل، فراتر از مختصات انسان جامعه قبیلوی گام برداشته میشد. بنابر همین علت، مناسبات میان شخصیت‌های قرار گرفته در رهبری، همیشه با بحران توأم بود. اختلافات میان آنان - که اکثراً فردی و مبتنی بر مختصات جامعه عقبمانده بود - طرق مدنی و دموکراتیک حل را نمی‌یافت، یا به انشعاب منتهی و یا هم با توسل به قوه قهریه (ترور یا اقدام نظامی) منجر می‌گردید. تبارز علنی مواضع مبتنی بر گرایشات قومی، قبیلوی، مذهبی، زبانی، سمتی و محلی را بوسیله عده‌یی از اعضا، کادرها و حتی رهبران دست اول، در واپسین سالهای زندگی و مبارزه آن حزب، میتوان بر مبانی مسایل فوق‌ارزیابی نمود.

حالت ایجاد شده ناشی از تظاهر فوق، افزون بر زمینه دادن به «از خود بیگانگی»، تجرید اعضای ح. د. خ. ا، را - که به ظاهر در حالت گسست و مقاطعه با ارزشهای قبول شده جامعه افغانی، قرار گرفته بودند - در اذهان جامعه تقویت نموده باعث بیگانگی شان و در نتیجه بیگانگی حزب ح. د. خ. ا - که خود را پیش‌آهنگ انقلابی طبقه کارگر و تمام زحمتکشان افغانستان تصور مینمود - از جامعه افغانی نیز گردید. بنابراین ح. د. خ. ا نتوانست بمتابه پیش‌آهنگ، نقش و مسوولیت تاریخی اش را در امر بسیج نیروهای اجتماعی، سوق و رهبری حرکت سیاسی آنان در مطابقت به اهداف خویش، به درستی ایفا نمایند. یعنی پیش‌آهنگ انقلابی که می‌باید فاصله اش را در پیشاپیش مردم، به تناسبی رعایت مینمود که میتوانست آنان را در عقب خویش و بسوی اهداف تعیین شده خود بکشانند، نتوانست درست و معقول تنظیم نماید، بلکه غرق در خیالات و جذبات انقلابی خویش، چنان تاخت که نه تنها مردم نتوانستند و نخواستند این پیش‌آهنگ را دنبال نمایند، بلکه این پیش‌آهنگ صرف با صداهای تفنگ آنان علیه خود، به گودال ایجاد شده در عقب خویش پی برده، از خیالت انقلابی اش بدر آمده و به واقعیت‌های تاریخی اجتماعی - اقتصادی جامعه افغانی پی برد. یعنی:

۲ - حزب بمتابه نیروی آگاه و پیش‌آهنگ سیاسی، می‌باید در متن جامعه قرار داشته، با شناخت علمی از آن، انگیزنده‌ها و محرک‌هائی را تشخیص و بکار گیرد که بتواند مردم را در امر دستیابی به اهداف اجتماعی، اقتصادی و سیاسی خویش بسیج نموده آنها را در پیوند با خود و در عقب خویش در مسیر رشد طبیعی و موزون اقتصادی - اجتماعی به حرکت آورد. ولی «مغز متفکر» بنیاد گذار حزب دموکراتیک خلق افغانستان بدون تلاش بخاطر درک علمی

مختصات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و اندیشه‌ی جامعه‌افغانی و باورهای مردمی ناشی از آن- که در یک پروسه ممتد تاریخی شکل و محتوا پذیرفته اند- همچنان بدون تلاش بخاطر تشخیص، پالایش و تقویت رگه‌ها و عناصر بالنده درین مختصات، همه را به سادگی و یک سان ناشی از «ایدیولوژی فرتوت قرون وسطایی و اخلاقیات منحط مربوط به آن» خواند و نفی نمود و حکم، «مبارزه اندیشه‌ی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی» را با اتکای «مطلق» به «ایدیولوژی مارکسستی-لنینستی» و جهت دست‌یابی به جامعه سوسیالیستی از طریق «راه رشد غیر سرمایه‌داری»، صادر و آنرا تبلیغ و ترویج نمود. این عامل نه تنها باعث «بیگانگی» حزب-بمثابه یکی از فکتورهای فعال در روند سیاسی جامعه- از روند‌های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و اندیشه‌ی جامعه‌افغانی گردید، بلکه اعضای حزب را نیز- چنانچه در فوق توضیح گردید- از «خویشتن افغانی» شان بیگانه ساخت. بیگانگی حزب با روند‌های چارگانه فوق‌الذکر جامعه‌افغانی و بیگانگی اعضای حزب از «خویشتن افغانی» آنان و از جامعه‌افغانی، باعث آن گردید که این حزب برخلاف ادعای خویش- که خود را حزب انقلاب اجتماعی میخواند- نه با اتکا به «توده‌ها» و رهبری «انقلاب اجتماعی»، بلکه با توصل به توطئه و تدراک و تعمیل «کودتای نظامی» قدرت سیاسی را غصب نمود. گرفتن قدرت سیاسی بوسیله حزب، که تازاندن روند‌های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و اندیشه‌ی جامعه را به هدف همخوانی با برداشت‌های ایدیولوژیک خویش و آنهم با بکار برد فشار دولتی، تعمیل مینمود، تقابل میان حزب و جامعه (نه صرف یک بخش جامعه: طبقات استثمارگر) را باعث گردید. که این تقابل با آغاز و گسترش مداخلات و تحریکات خارجی، هرچه بیشتر قوت و وسعت یافت و به جنگ تمام‌عیار مبدل گردید.

درینجا ضرور است توضیح گردد که طرح بیگانگی اعضای حزب از «خویشتن افغانی» شان را نباید توجه به پدیده منفور ناسیونالیزم برتری جویانه تلقی کرد، بلکه در بکار برد مفهوم مذکور می‌باید عناصر «هویت ملی» را در نظر داشت. همچنان حرف بر سر حفظ کامل و تمام «سنت‌های جامعه‌افغانی» و موعظه «سنتگرایی» هم نیست، بلکه حرف بر سر شناخت علمی ماهیت، عملکرد و اثرات آنها بر انسان جامعه‌ما، و در نتیجه حرف بر سر تغییر و تحول‌پذیری آنها و انتخاب شیوه‌ها و وسایل معقول برای این تغییر و تحول است. در عین حال حرف بر سر علمی بودن و نبودن مارکسیسم-لنینیسم هم نیست- در حالیکه منطقی هم نیست که با تعبد،

علم را منحصر به احکام جزم و ایدیولوژیک شده آن تصور کرد - حرف بر سر این سوال است که آیا این سلاح فکری وسیله کارآمدی برای تغییر و تحول مطلوب در آن مرحله از رشد و تکامل جامعه ما، محسوب میگردید؟ تجربه ناکام ح.د.خ. او درسهای ناشی از آن (اگر از تجارب ناکام اتحاد شوروی و سیستم بین المللی سوسیالیستی متوفا، صرف نظر هم شود)، قاطعانه حکم مینماید که نه و صد بار نه به همین ملحوظ درست گفته اند که مارکسیسم - لنینیسم ایدیولوژی بیگانه با حقایق جامعه افغانی در مرحله کنونی رشد اجتماعی - اقتصادی آنست. سوال «آینده» تاریخی به آینده تعلق دارد و ما حق نداریم در وظایف احتمالی بی که در برابر نسل های آینده مطرح خواهد بود، چنان غرق شویم که امروز و حقایق آنرا نادیده گرفته و در نتیجه، اندیشه و عملکرد - اگرچه توأم با حسن نیت - ما، فاجعه بار آورد.

به ملحوظ حقایق توضیح شده فوق، حرکت سیاسی حزب بنابر نادیده گرفتن عنصر تدریج در تحولات اجتماعی و عوامل ذهنی، تعادل و همخوانی خویش را با روند دیموکراتیک رشد و انکشاف اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و اندیشه بی جامعه تامین نموده نتوانست. با تسریع حرکت سیاسی تندروانه حزب بعد از گرفتن قدرت دولتی، فاصله این نا همخوانی هرچه بیشتر تزیید و تعمیق گردیده که در نتیجه بیگانگی حزب را از جامعه و روند های دموکراتیک رشد و انکشاف اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و اندیشه بی آن، باعث گردید. بدین طریق تجرید حزب از اکثریت جامعه زمینه یافت و حزب نتوانست وظایف و مسوولیت های خویش را - آن طوریکه ادعا مینمود - بحیث «پیش آهنگ انقلابی طبقه کارگر و همه زحمتکشان افغانستان»، ایفا نماید.

۳- برخورد انحصارگرانه حزب دموکراتیک خلق افغانستان با قدرت دولتی (تاسیس دستگاه سیاسی جمهوری دموکراتیک افغانستان) و نفی کامل متحدین مطرح برنامه ئی آن در مرحله «ملی و دموکراتیک»، زمینه های تجرید حزب را هرچه بیشتر گسترش بخشید. انقطاب اجتماعی زمانی به ضرر حزب شدیدتر و عمیقتر گردید که قوای نظامی اتحاد شوروی بی اعتنا به روان جامعه افغانی و معیارهای قبول شده بین المللی، وارد افغانستان گردید و حزب دموکراتیک خلق افغانستان خواست با توسل به این نیرو، حاکمیت خویش را حفظ، تحکیم و

گسترش داده و برداشت های سیاسی و ایدیولوژیک خویش را بر جامعه سنتی افغانستان تحمیل نماید.

۴- مسایل و عوامل فوق زمینه های را فراهم آورد که نیروهای راست افراطی به آسانی بتوانند با تحریک احساسات مذهبی ساکنین روستاها، بغاوت وسیع علیه دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان را دامن بزنند. احساس خطر نسبت به عقاید و ارزش های دینی، نقطه مشترکی شد که اکثر اقوام و ساکنین مناطق مختلف کشور، دور یک محور مشترک («جهاد مقدس») گرد آیند و برخورد های مسلحانه با دولت را آغاز نمایند. وضعیت، آن وقت وخیمر گردید که ایالات متحده امریکا با همکاری متحدین خویش، خواست افغانستان را به «ویتنام» دیگر، علیه اتحاد شوروی، مبدل نماید.

بدین طریق معضله افغانستان خصلت فرا افغانی یافت و به گرهگاه جنگ سرد میان ابر قدرت های جهانی آن وقت مبدل گردید. سیل اسلحه از هردو جانب به سوی افغانستان سرازیر و جنگ شدت یافت.

۵- تداوم و شدت جنگ باعث آغاز پروسه مهاجرت از شهرها بسوی کشورهای غربی و از روستاها به طرف پاکستان و ایران گردید. کمپ های مهاجرین در پاکستان که بر مبنای تنظیمی- قومی تاسیس گردیده بود و حضور مهاجرین افغانی در ایران، زمینه های سربازگیری علیه جمهوری دموکراتیک افغانستان را مساعد نموده سازمانهای مخصوص خارجی، بخصوص آی. اس. آی پاکستان و استخبارات ایران به آنها تربیه نظامی داده، آنها را مسلح ساخته و اعزام مجدد شانرا عمدتاً به روستاها، برای جنگ علیه دولت، سازماندهی نمودند.

۶- با گسترش دامنه مهاجرت از محلات و ورود تدریجی گروه های مسلح به آن، آهسته، آهسته ساختار سنتی- قبیله‌ای در روستاها، متزلزل و قشر دیگر صاحب نفوذ، شکل گرفت. رهبران تنظیم ها، کادر های محلی سیاسی، قومندانان نظامی و روحانیون طرفدار شان در محلات، جاگزین ساخت سنتی قبیله‌ای مبتنی بر سیستم خان- رعیتی گردید. این ساختار جدید معیار های سنتی تشخص را که عمدتاً بر مبنای نسب، سوابق خانوادگی و دارایی تعیین میشد، تغییر داد و مبانی جدید: امکانات نظامی، استعداد و ابتکار جنگی و موقف سیاسی- تنظیمی معیار تشبیت موقف اجتماعی گردید. این جاگزینی جدید، پدیده های ذیل را بروز داد:

الف - اختلافات، رقابت ها و هم چشمی ها میان سران قبایل به رقابت میان تنظیم ها و قومندانهای محلی آنان، مبدل گشت.

ب - چون تنظیم ها اکثراً خاستگاه قومی داشتند، رقابت های قومی و حتی باورها و رفتار قومی و قبیله بی یک بار دیگر در ظرف جدید تنظیمی ادامه یافت، با این تفاوت که اکنون افراد هر قبیله با اتخاذ موضع تنظیمی با تعلیمات نظامی و تخنیک جنگی نیز مجهز بودند.

ج - بنابر مواضع مذهبی و فرقه بی هر یک از تنظیم ها مانند تسنن، تشیع، وهابی و غیره اختلاف مذهبی، رنگ تازه تنظیمی - مذهبی یافت.

۷ - رقابت های تنظیم های جهادی - قومی که جهت جذب کنترل بیشتر ساحات، جذب بیشتر امکانات و حمایت های تسلیحاتی، مالی و سیاسی کشورها و سایر منابع خارجی صورت میگرفت، با دفاع از مواضع و منافع تمویل کنندگان شان (مانند: پاکستان، ایران، عربستان سعودی، ترکیه و غیره) به محلات انتقال یافت، یعنی جنگ بر سر مواضع و منافع این کشور ها، از طریق تنظیم های جهادی - قومی، با تعصبات مذهبی و اختلافات قومی در آمیخت و باعث برخورد های خونین در روستا های افغانستان گردید.

۸ - شکل گیری چنین وضع در محلات شریطی را بوجود آورد که مردم روستا ها بخاطر داشتن چتر حمایتی، بطور ناگزیر و اجتناب ناپذیر به تنظیم ها و در نتیجه نا آگاهانه به سیاست رو آوردند. امتزاج رهبری سیاسی با رهبری مذهبی، دساتیر تنظیمی را بمشابه پابندی های مذهبی مبدل نموده و آنها را قدسیت بخشید.

انکشاف اوضاع در بستر فوق از آنجا نیز ناشی می شود که ح. د. خ. ا بنا بر مواضع ایدئولوژیک خویش بر جوانه های بالنده ساختارها و فرهنگ شهری اتکا نموده (که می باید مینمود)، اما نا سنجیده و بی اعتنا به نیروی مقاومت، خواست نظام فیودالی و فرهنگ و روان سنتی قبیلوی متمم آنرا با شیوه های تند روانه انقلابی و شتابزده، بدون در نظر داشت عنصر تدریج در تحولات اجتماعی و عوامل ذهنی جامعه افغانی، مضمحل نماید. این عمل حساب نشده - که بر مبنای احکام تیوریک بیگانه با جامعه افغانی، صورت میگرفت - پایگاه اجتماعی حزب را در محلات (که هفتاد درصد باشندگان کشور را احتوا مینمود) در مقایسه با نیروهای راست افراطی که بر نهاد های فیودالی و فرهنگ و معنویات سنتی قبیلوی اتکا داشت، تضعیف نمود. زیرا از یک طرف ساکنین شهرها فیصدی کمتری از نفوس کشور را

تشکیل و از جانب دیگر - چنانچه قبلاً توضیح شد - نفوس و نهاد های شهری خود متأثر از روح قبیلوی و دارای ممیزات و مختصات ناقص، در مقایسه با شهر های مدرن بودند.

خلاصه اینکه: حزب دموکراتیک خلق افغانستان نتوانست پروسه گزار از نظام فیودالی و ماقبل فیودالی را - با طرفه رفتن از نظام سرمایه داری - به نظام سوسیالیستی و در متن آن پروسه فروپاشی ساختار ها و ذهنیت های قبیلوی و سمت دادن آنرا به تکوین ملت، بطور سالم رهبری و انکشاف اوضاع را تحت کنترل قرار دهد. بی کفایتی حزب باعث شد ابتکار انکشاف اوضاع را تنظیم های جهادی، بمثابه نیرو های راست افراطی آشکارا بدست گیرند و جنگ علیه دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان را در محلات کشور آغاز و گسترش دهند.

جنگ میان افغانها، نخست زمینه های عینی برای مداخلات خارجی را در مسایل افغانستان مساعد نمود، ولی بعد ها این مداخلات خارجی بود که نه تنها به گسترش هرچه بیشتر آتش جنگ بین الافغانی میان نیروها و شخصیت های مدعی قدرت دولتی، هیزم می ریخت، بلکه کشور های خارجی (بخصوص پاکستان، ایران، اتحاد شوروی، ایالات متحده امریکا) و سازمانهای ویژه آنان اختلافات خفته تباری، مذهبی، زبانی، سمتی و حتی محلات علیه همدیگر را در کشور ما نیز برانگیخته و سرانجام آنرا بنا بر حکم منافع شان، به جنگ همه علیه همه مبدل نمودند.

علی الرغم حقایق انکار ناپذیر زیانبار ناشی از زندگی و مبارزه ح. د. خ. ا، هنوز هم هستند برخی از اندیشمندان هموطن ما که حزب دموکراتیک خلق افغانستان را بی توجه به خاستگاه اجتماعی آن، «شاخه بی از جنبش جهانی کارگری»، «باورمند به جهان بینی علمی» خوانده و معتقد اند که این حزب «شیوه های جدید مبارزه اندیشه بی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را برای وار هیدن از زیر گرانبار ایدیالوژی فرتوت قرون وسطایی و اخلاقیات منحط مربوط به آن، ترویج کرد». اینک لازم دیده می شود، درین زمینه برخی از نظریات اندیشمند محترم دوکتور عبدالله نائی را مورد توجه و تدقیق قرار دهیم: جناب دوکتور طی مقاله (۱) خویش در کنفرانس علمی که به مناسبت دهمین سالگرد شهادت دوکتور نجیب الله در شهر هامبورک (جمهوری فدرال آلمان) دایر گردیده بود، ضمن ادعا های فوق در مورد ح. د. خ. ا، نیز خاطر نشان ساختند که: «حاکمیت ح. د. خ. ا هنگامی به وقوع پیوست که عناصر ترکیبی جنبش عمومی دموکراتیک کشور در مراحل گوناگون رشد خود قرار داشت:

- از نگاه اقتصادی، مطالبات و نیازمندی های زحمتکشان شهر و روستا فاقد مکانیزم های دسته جمعی تبارز بودند. مناسبات اقتصادی حاکم در ذهن زحمتکشان مورد سوال قرار نگرفته بودند و سازمانهای صنفی دفاع از آنان وجود نداشتند.

- از نگاه اجتماعی، عقب مانده ترین مناسبات، عنعنه ها و اخلاقیات در شهر و روستا حاکم بودند و حتی «سنتگرایی» به حیث یک ویژه گی والای ملی موعظه میگردید. « عطالت اجتماعی» با پویایی برنامه های انقلابی حزب ناسازگار بود....

- از نگاه فرهنگی، میزان سواد عمومی، کشور را در شمار عقب مانده ترین کشورهای جهان قرار میداد.

- از نگاه اندیشه یی، حاکمیت مطلق ایدیولوژی مذهبی براذهان مردم، جامعه افغانی را از دربسته ترین جوامع آن زمان ساخته بود و اما از نگاه سیاسی ح. د. خ. ا و دیگر سازمانهای چپ و دموکراتیک بخش بزرگ وضعیت سیاسی کشور را اشغال کرده بودند». جناب دوکتور در پی تحلیل فوق، نتیجه میگیرند که «... بدینگونه در ساختار جنبش انقلابی - دموکراتیک تناقض بنیادی وجود داشت: ناهمخوانی انکشاف و رشد روند های دموکراتیک اقتصادی - اجتماعی، فرهنگی و اندیشه یی با روند سیاسی. این ناهمخوانی باعث تناقض در حرکت کل جامعه گردید. سرعت گرفتن روند سیاسی از طریق انتقال حاکمیت دولتی به ح. د. خ. ا باعث تشدید دوری و بیگانگی چهار روند اولی از روند سیاسی گردید و تحولات سیاسی از وضعیت عینی جامعه جدا گردید.»

مطالب مطروحه فوق قابل بحث اند:

جالب است که اندیشمند محترم، در مقاله مورد بحث خویش، خود نیز با توجه به « حاکم بودن » عقب مانده ترین مناسبات، عنعنه ها و اخلاقیات در شهر و روستا « ی این یکی از » شمار عقب مانده ترین کشورهای جهان»، بدون هیچ استثنایی، بطور عام حکم مینمایند که: « اعضای ح. د. خ. ا خود در بطن همین عنعنه ها و اخلاقیات زندگی میکردند و چی بسا که ناآگاهانه مقید آنها بودند». اگر چنین بود - که بطور دقیق چنین بود - نه تنها این حزب را « شاخه یی از جنبش جهانی کارگری»، « عضو خانواده احزاب کارگری جهان» و «باورمند به جهانبینی علمی» خواندن، درست نیست، بلکه نه صرف «ضرورت» احراز قدرت به وسیله این حزب، بلکه «ضرورت» تاسیس حزبی با چنین ادعا، در جامعه یی با چنین مشخصات نیز «نیازمند یک باز

سنجی جدی» است. نتیجه این باز سنجی، جز حکم «بیگانه» بودن آن (چنین حزبی با چنان ادعا) با حقایق جامعه افغانی، چیزی دیگری نمیتواند باشد. «تناقض بنیادی» در ساختار جنبش انقلابی کشور را نیز از همین دیدگاه (بیگانگی ح. د. خ. ا را بمثابة یکی از عناصر فعال در روند سیاسی کشور با چهار روند اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و اندیشه‌ی در جامعه افغانی) باید مطالعه کرد نه صرفاً در معیارهای کمی «سرعت گرفتن» یکی، از سایر عناصر متشکله آن. جناب شان با تذکار این جمله که: «سرعت گرفتن روند سیاسی از طریق انتقال حاکمیت دولتی به ح. د. خ. ا باعث تشدید دوری و بیگانگی چهار روند اولی از روند سیاسی گردید»، به حقیقت فوق - اگر چه با افاده معکوس - اعتراف مینماید. علی الرغم اعتراف مذکور، به نظر نگارنده چنین افاده نمیتواند دقیق باشد. زیرا:

نه مجموع «روند سیاسی»، بلکه اندیشه و اقدامات سیاسی ح. د. خ. ا درین روند، با رشد و انکشاف چهار روند دیگر جامعه افغانی (اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و اندیشه‌ی بی) «همخوانی» نداشت. این امر باعث گردیده بود که نه تنها در ساختار، بلکه در ماهیت جنبش ترقیخواهانه کشور نیز «تناقض» ایجاد کند. این تناقض رفع نمیگردید تا میان عناصر مذکور «همخوانی» برقرار نمیگردید. این مهم زمانی ممکن بود که:

۱- یا روند های مذکور از بیرون چنان تحریک میگردیدند که «شتابان» با اندیشه ها و اقدامات سیاسی حزب مطابقت مینمودند.

۲- یا حزب دموکراتیک خلق افغانستان با «یک سجده سهوه و یک معذرت از مردم» (۲) و با حفظ ماهیت انقلابی (۳) و وطنپرستانه خویش، در مورد نقد و تصحیح بنیاد های اندیشه بی - سیاسی خود و عملکرد مبتنی بر آن، بطور معقول و در استقامتی اقدام مینمود که میتواند وظایف و رسالت تاریخی خویش را بمثابة «پیش آهنگ انقلابی» با موفقیت ایفا نماید.

اگر معتقد به عینیت قانونمندی حرکت اجتماعی بمثابة پیچیده ترین و مغلق ترین نوع حرکت هستیم، حکم اول، حکم ذهنی است، توسل به آن جز ماجراجویی و نتایج آن جز فاجعه، چیزی دیگری نمیتواند باشد. طی تجربه ناکام ح. د. خ. ا، مردم ما و نهضت ترقیخواهانه میهن ما، قیمت گرانی به آن پرداختند و نباید با نامها و لباس های «مخملی» و «فیشنی»، بار دیگر تکرار گردد. پس عقل سالم می باید صحت حکم دوم را تأیید نماید، اندیشه و در نتیجه

سیاست مصالحه ملی نتیجه چنین حکم بود، هدف این اندیشه و این سیاست رفع بیگانگی حزب با حقایق جامعه افغانی و رفع بیگانگی اعضای آن با خویشتن افغانی شان بود. هدف آن این بود تا تناقضی را که - در نتیجه حضور غیر قانونمند و فعالیت بحرانزای ح. د. خ. ا. - میان بنیاد های اندیشه یی - سیاسی حزب و مجموع روند سیاسی، همچنان میان روند سیاسی و روند های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و اندیشه یی جامعه، رفع نموده، در نتیجه «همخوانی» مجدد ترقیخواهانه و معقول، میان روند های متذکره و همچنان عناصر متشکله آنان «مصالحه» نماید. بنابراین سیاست مصالحه ملی: سیاست معاصر انقلابی معطوف به صلح و ترقی، مبتنی بر واقعیت های جامعه افغانیست.

جناب دوکتور نائی، باری طی مضمونی با اشاره به یکی از نوشته های قبلی خود، چنین نوشته اند: [«نگارنده در حمل ۱۳۲۹ در مقاله یی زیر عنوان «برخی مسایل گسترش پایگاه اجتماعی حزب» نگاشت: «هر حزب و گروه سیاسی، در جریان پراتیک خود، واقعیت هایی را در درون جامعه مییابد که عمر دراز تاریخی دارند. بخشی از این واقعیت ها را «معنویتهای مسلط» تشکیل میدهند. میدانیم که هر معنویت مسلط بر اذهان افراد یک جامعه، خود نیروی عظیم تاریخی - اجتماعیست، یا مانند یک نیروی عظیم تاریخی - اجتماعی عمل میکند. اسلام معنویت مسلط جامعه افغانیست. آیا سوای این معنویت، یا در مقاطعه، بیگانگی و گسست تاریخی به آن میتوان کتله های گسترده مردم را برای شرکت و سهمگیری در حرکت های بزرگ اجتماعی - سیاسی برانگیخت؟»

«... گسترش بنیاد های اندیشه یی - سیاسی حزب و گریهایی آن با معنویت مسلط جامعه، ضرورت تاریخی دوام زندگی حزب بحیت یک نیروی مردمیست.» [۴]

همچنان ایشان در جای دیگر به نقل بخشهای از همین نوشته خویش پرداخته اند، که در مقطعه یی از آن چنین میخوانیم: [«دومین نیروی عظیم سنت ها، رسوم و عنعنات مردم است. بیوگرافی و تکوین شخصیت یک فرد در چنان بستر اجتماعی شکل میگیرند که پیش از زاده شدن او وجود و عملکردی داشته اند. هر نسل نو در «برکه سنتها و رسوم» رها میگردد. نقش سازنده این «برکه» به همان پیمانهاست که ما میتوانیم بر بنیاد آن از مفهوم «هویت ملی» سخن رانیم و حتی میشود یاد آور شد که یکی از عناصر «ناخود آگاه گروهی» در «میهن پرستی» و «عاطفه عمیق نسبت به زادگاه» ناشی از وجود همین «برکه» است.

پرسش پیشین را در این زمینه از سر میگیریم. آیا بدون گریه‌یابی با این نیروی دومی میشود از میهن پرستی و داشتن سرشت ملی، سخن راند. بدیهیست که خیر! زمانیکه ما خود را مدافع انسان زحمتکش سرزمین خود اعلام میداریم چگونه میتوان معنویت او را از «مادیت آنی» او جدا کرد؟ بهتر بگوئیم وقتی که ما خود را مدافع حاکمیت ملی زادگاه خود معرفی میداریم، چگونه میشود «حاکمیت معنوی» آن را کنار بگذاریم؟ [۵]. ایشان متکی بر تحلیل فوق، یک پراگراف بعد نتیجه میگیرند: «تحمیل ایدیولوژی طبقه کارگر بر حزبی که پایگاه اساسی آن را طبقه کارگر تشکیل نمیدهد، یک عمل بی هنگام (اناکرونیک) و ناسودمند خواهد بود» [۶].

استنباط درست فوق (گسترش بنیاد های اندیشه‌ی - سیاسی حزب و گره‌یابی آن با معنویت مسلط جامعه) از جانب نویسنده محترم - که بر بنیاد اندیشه مصالحه ملی صورت گرفته - می‌باید بمثابه درس بزرگ تاریخی، اندیشه و عمل سیاسی ما را بمثابه فعالین سیاسی افغان، امروز نیز سمت و محتوا دهد. اما برعکس، با تعجب باید گفت که این خود نویسنده محترم است که در همین مضمون و چند سطر بعد، چنین مطرح میکنند: «در آن هنگام که تحقق مصالحه ملی مطرح بود، ما گریه‌یابی با معنویت مسلط را به حیث ضرورت دوام زنده گی حزب مطرح کرده بودیم. اینک که دیگر آن حزب وجود ندارد و آن سیاست تحقق نیافته است، پافشاری برای از سرگیری عین مواضع در واقعیت امر خارج از دایره «تحلیل مشخص از وضع مشخص» است. آنچه در آن هنگام درست بود، دیگر به تاریخ تعلق دارد» [۷].

سوال اینجاست:

- آیا این حقیقت که «اسلام معنویت مسلط جامعه افغانیست»، «دیگر به تاریخ تعلق دارد»؟
 - آیا «سنت ها، رسوم و عنعنات مردم» دیگر آن «نیروی عظیم» نیستند، که در بستر آن شخصیت یک فرد شکل می‌گیرد، بر بنیاد آن «هویت ملی» محتوا کسب میکند و یکی از عناصر ناخود آگاه گروهی در تجسم «میهن پرستی» و «عاطفه عمیق نسبت به زادگاه» محسوب میگردد؟

باورم اینست که هیچ فرد عاقلی با اندکترین شناخت از مختصات موجود کنونی «جامعه افغانی»، نمیتواند از این حقایق انکار نماید که: «اسلام معنویت مسلط جامعه افغانیست». این اصل در «آن هنگام» نیز حقیقت داشت و «امروز» نیز حقیقت دارد. همچنان در جامعه سنتی

افغانستان مانند هر جامعه سنتی دیگر ارزش سنتها، رسوم و عنعنات مردم بمشابه آن بخشی از روبنای اجتماعی که در برابر تغییرات اجتماعی - اقتصادی از خود سخت جانی نشان میدهند هنوز هم یک «نیروی عظیم» محسوب میگردند. با در نظر داشت این حقایق، هیچ نهاد سیاسی امروز نیزه تنها سوای این ارزشها «یا در مقاطعه، بیگانگی و گسست تاریخی با آنها»، نمیتواند «کته های گسترده مردم را برای شرکت و سهمگیری در حرکت های بزرگ اجتماعی - سیاسی» برانگیزد، بلکه درینصورت «کته های گسترده مردم» را علیه سیاست ها و اقدامات خویش نیز برمی انگیزد. بنابراین هر حزب افغانی که هدف خویش، تغییر و تحول در جامعه افغانی را قرار میدهد، می باید در فکر «گرهیابی» «بنیادهای اندیشه یی - سیاسی» خود با «معنویت مسلط» و سایر ارزشهای جامعه افغانی باشد. در غیر آن با جامعه افغانی و با «خویشتن» افغانی خود «بیگانه» خواهد بود و ادعاهای «میهن پرستی»، «عاطفه عمیق نسبت به زادگاه»، «دفاع از حاکمیت ملی» و «مدافع انسان زحمتکش سرزمین خود» از جانب چنین حزبی، ادعاهای بی محتوایی بیش نخواهد بود.

به گمان من، مشکل اندیشمند محترم ما درین جاست که ایشان «آن حزب» و «آن سیاست» را (با آنکه درک سطحی از آن سیاست ارائه میدهند) نه «وسایل»، بلکه «اصل» و «هدف» قرار میدهند و برعکس «کته های گسترده مردم»، «انسان زحمتکش سرزمین»، «میهن پرستی» و «دفاع از حاکمیت ملی» برای شان، و سایر تبلیغاتی بی بیش تلقی نمیگردیدند و نمیگردند. زیرا تلاش شان همه برای «دوام زندگی حزب» و «تحقق آن سیاست» بود و اکنون که «دیگر آن حزب وجود ندارد و آن سیاست تحقق نیافته است پا فشاری برای از سرگیری عین مواضع» (گسترش بنیاد های اندیشه یی - سیاسی حزب و گرهیابی آن با معنویت مسلط) را «خارج» از ضرورت امروز میخوانند و حکم میکنند که: «دیگر به تاریخ تعلق دارد». در حالیکه اصل و هدف هر اندیشه و نهاد سیاسی می باید «کته های گسترده مردم» و خوشبختی و سعادت آنها باشد، که بدون شرکت و سهمگیری ایشان، «حرکت های بزرگ اجتماعی - سیاسی» بدون در نظر داشت «معنویت مسلط جامعه»، این سهمگیری تحقق پذیرفته نمیتواند. این حقیقت را زندگی و مبارزه ناکام ح. د. خ. انیز بما آموخته است.

دوکتور نجیب الله در کنگره دوم حزب، اشتباهات و سایر انگیزه‌های مربوط به ح. د. خ. ا را که باعث شکل گرفتن اوضاع بحرانی در کشور گردید، در فورمول بندی‌های ذیل برجسته ساخته اند:

- «... بنا بر یک سلسله علل و عوامل از جمله عقب ماندگی عمومی جامعه، سطح نازل پختگی سیاسی، درک ناقص از جامعه و اوضاع بین المللی، حزب نتوانست واقعیت‌هایی عینی و تاریخی کشور را، دقیقاً در نظر گیرد.»

- «در جریان تحقق سیاست حزب بود که فعالیت آن در اکثر عرصه‌ها تحت تاثیر ایدئولوژی معین قرار داده شد. این امر در برابر ایجاد پایه‌های مردمی برای حزب موانع بزرگی بوجود آورد و به تحقق سیاست حزب مبنی بر تامین اتحاد نیروهای وطن‌دوست و ترقیخواه افغانستان صدمات سنگینی وارد ساخت.»

- «رادیکالیزم انقلابی که در کار و فعالیت حزب اثر میگذاشت سبب شد تا سیمای حزب دگرگونه جلوه داده شده و عده‌یی فرصت بیابند تا به ح. د. خ. امهر سرخ کمونستی بزنند. علاوه بر این در نخستین اسناد مرامی و تشکیلاتی حزب گرایش تند روانه در برخورد با واقعیت‌های اجتماعی و گسست آن با تمایل به پرش از مراحل طبیعی رشد اجتماعی و اقتصادی، کم بها دادن به عنصر تفکر عامه و ناسیونالیزم افغانی خاصاً هنگامیکه امروز ما گذشته را مورد ارزیابی قرار میدهیم، به چشم میخورد. برخورد واقعینانه با گذشته نشان میدهد که حزب همچنان مؤظف بود نقش و اهمیت دین مقدس اسلام را بیشتر از آنچه در نظر گرفته بود، در نظر میگرفت و درست به همین جهت ح. د. خ. ا مجبور شد در ادوار بعدی فعالیت خود از این ناحیه بهای گرانی بپردازد.»

- «پیروی از راه رشد غیر سرمایه داری یعنی از ساده ساختن مسایل و رجوع به یک فرضیه تیوریک اثبات نشده در باره طفره رفتن از یک یا چند مرحله رشد طبیعی جامعه، تعیین این هدف نه از تحلیل عینی جامعه بلکه از فورمولهای جزمی تیوریک بیگانه ناشی میشود.»

- «فقدان شناخت کافی از جامعه افغانستان و تلاش برای انطباق جزمی احکام تیوریک بیگانه بر آن، باعث شد تا با قرینه سازی‌ها در تاریخ و مبارزات ایدئولوژیک احزاب و کشور‌های دیگر، انقطاب و رویا رویی در درون حزب تشدید گردد.»

- «صرفنظر از چگونگی اتخاذ تصمیم در باره ورود قوای شوروی به افغانستان، که تاریخ در برابر آن قضاوت خواهد کرد، حقایق و انکشافات دوازده سال گذشته بطور قانع کننده نشان داد که این امر با منافع ملی افغانستان مطابقت نداشت... موجودیت قطعات نظامی اتحاد شوروی در داخل کشور یکی از صفحات دردناک تاریخ حزب و وطن ما را تشکیل میدهد که حزب صرفاً با پیروی از مصالحه ملی قادر به پایان دادن به آن گردید.»

- همچنان دوکتور نجیب الله طی بیانیه‌ی در دومین اجلاس کمیسیون عالی مصالحه ملی مؤرخ ۲ سرطان ۱۳۲۶ در باره اصلاحات ارضی، چنین گفتند: «اصلاحات ارضی... نتایج مطلوب و مثمر را به بار نیاورد از جمله ۳۴۰ هزار هکتار زمین توزیع شده برای دهقانان کم زمین و فامیل‌های آنان، در حال حاضر صرف بالای یک چهارم یعنی ۲۵ فیصد این زمین‌ها کار صورت میگیرد. زمین‌های توزیع شده به دشتهای خشک تبدیل میگردند. با توزیع این ساحة بزرگ اراضی به اندازه پنج جریب برای دهقانان کم زمین و بی زمین ما نتوانستیم آنها را از لحاظ سامان آلات زراعتی، تخم بذری، کود کیمیاوی و کریدت‌ها و مهمتر از همه آب تأمین نمائیم.»

مبتنی بر چنین حقایق در آستانه اعلام سیاست مصالحه ملی بود که دوکتور نجیب الله در کنگره دوم حزب چنین اظهار داشتند: «خسارات مستقیم و غیر مستقیم ناشی از جنگ به میلیارد‌ها دالربالغ میگردد. علی‌الرغم ارائه ارقام غیر واقعی که جزء عادات مقامات مرکزی و حزبی گردیده بود، حاکمیت مرکزی در محل توسعه نمی‌یافت... برخلاف رشد عنعنوی ارقام و احصایه‌ها عایدات ملی، سطح درآمد حقیقی خانواده‌ها، سطح زندگی مردم و ارزش پول در حالت تنزیل بود... مردم دیگر به وعده‌های نوبتی ما در مورد اینکه همین امروز یا فردا، دشمن قاطعانه سرکوب گردیده، «انقلاب» به پیروزی نهایی میرسد، باور نمی‌کردند. در جامعه و همچنان در نزد اعضای حزب این سوال ظهور کرد که بالاخره ادامه این جنگ به کجا می‌انجامد. لازم بود حزب وضع را به شیوه جدید تحلیل نموده به حالت رکود و بن بست پایان بخشد... از این رو با در نظر داشت منافع ملی و اوضاع تغییر یابنده بین‌المللی و با توجه به این حقیقت که مسئله افغانستان نمیتواند از طریق نظامی حل گردد حزب سیاست کیفیتاً نوین را از طریق مشی مصالحه ملی در پیش گرفت...»

۴- برخورد حزب دموکراتیک خلق افغانستان با وضعیت جدید

گرایش جهت لزوم آنکه حزب «وضع را به شیوه جدید» تحلیل نماید از وضعیت عینی موجود یعنی «حالت رکود و بنبست» در داخل کشور - که تمام عرضه های سیاسی، نظامی و اقتصادی را فرا گرفته بود - «بادر نظر داشت منافع ملی و اوضاع تغییر یابنده بین المللی»، ناشی می گردید. درک ضرورت تحلیل وضع به شیوه جدید در آن بخش از کادر رهبری ح. د. خ. ا که در قبال اوضاع کشور فعالانه می اندیشیدند عام بود، ولی در تداوم پروسه انکشاف مسئله، روی نتیجه گیری های ناشی از این تحلیل، چگونگی تعمیق و گسترش اقدامات در قبال آن و اینکه در این اقدامات روی بنیاد های اندیشه یی، سیاسی و ساختاری سنتی اتکا گردد و یا بنیاد های «کیفیتاً نوین»، میان این بخش رهبری حزب نیز اختلاف بروز نمود. بنابراین درین بخش رهبری حزب، دو شیوه برخورد با مسئله، در برابر هم قرار گرفتند، دو شیوه برخوردی که همه کادر ها و اعضای حزب شاهد زنده و چه بسا اشتراک کننده آن اند. منطقی است که این دو شیوه برخورد با اتکا بر حقایق مطروحه از جانب هریک و با دید علمی توضیح و تفسیر گردد:

یکی از این دو شیوه برخورد فوق الذکر در حدود «تیزس های ده گانه» بر بنیاد های اندیشه یی، سیاسی و ساختاری سنتی حزب اتکا و در محدوده آن توقف میکرد و دیگری نه تنها «برخورد های محافظه کارانه» با این تیزس ها را محکوم می نمود بلکه اقدامات عمیقتری را در نظر داشت که با اتکا بر بنیاد های اندیشه یی، سیاسی و ساختاری کیفیتاً نوینی مطرح میگرددند که بعد ها در اندیشه سیاسی مصالحه ملی انسجام یافتند.

تفاوت این دو شیوه برخورد را در ذیل بطور مشخص مورد بحث قرار میدهیم.

الف- تیزس های ده گانه و مشخصات آن:

بطور نادر و بعضی اوقات با برخی از اعضای سابق حزب مواجه میگرددیم که بی خبر از محتویات «تیزس های ده گانه» و بی علاقه به فهم مضمون و محتوای «سیاست مصالحه ملی»، صرف با اتکا به تبلیغات واهی و بدون پشتوانه صاحبان غرض و توأم با تبارز خصلت

تعبدی، این دو را یکی دانسته و با چنین اتکایی نتیجه گیری های ذوقی بعمل می آورند. بدین ملحوظ ضرورت است تا در زمینه تدقیق بعمل آید.

در « تیزس های ده گانه » روی « برخورد جدید نسبت به مسایل مربوط به توسعه پایه های اجتماعی انقلاب ثور » (تیزس دوم) تاکید بعمل آمده است. همچنان صراحت بخشیده شده که:

- « تجارب حاصله ثابت میسازد که راه دیگری انسانی و وطنپرستانه و بشر دوستانه بجز تحقق اصول آزادی، دموکراسی و ترقی اجتماعی برای نجات مردم ما از عقب ماندگی قرون متمادی وجود ندارد. » (تیزس اول)

- « تحلیل و ارزیابی دقیق و واقعبینانه سیاسی و مسایل بغرنج گوناگونی که در اوضاع و احوال کنونی در برابر کشور ما قرار دارند و بررسی انتقادی دست آوردهای موجود، زمینه آنرا فراهم میسازد تا راه های هرچه مناسبتر رشد و ترقی جامعه ما متناسب با شرایط موجود کشور و جامعه تشخیص گردند. » (تیزس اول)

- « آغوش مادر وطن بروی تمام هموطنان افغان که در خارج کشور اند، بدون تبعیض و تمایز بخاطر اعتلای افغانستان مستقل، دموکراتیک و نوین با حفظ کرامت انسانی شان با گرمی و مصونیت عام تام باز است » (تیزس دوم)

- « توسعه ترکیب ارگانهای رهبری کننده دولت یعنی شورای انقلابی و شورای وزیران ج. د. ا. با شامل ساختن نمایندگان با اعتبار مردم که منافع اقشار و گروه های مختلف جامعه ما را میتوانند انعکاس دهند. یعنی این مقامات صرفاً در انحصار ج. د. خ. نخواهد بود. » (تیزس دوم)

- « بطور قطع نباید اجازه داده شود که برپایه برخورد ماجراجویانه و بیماری کودکانه، چشم پوشی و طفره رفتن از خصلت ملی و دموکراتیک انقلاب، انحرافات چپروانه و افراطی در پروسه انقلاب ملی و دموکراتیک کشور ما در نتیجه برخورد ذهنیگرانه و جزمی و ولنتاریستی و نادیده گرفتن حقایق سرسخت جامعه ما رونما گردد. هدف ما اینست که در سراسر کشور چنان شرایط فراهم آورده شود تا تمام مسایل ملی مورد بحث کشور در فضای

انسان دوستانه، دموکراتیک، آزاد و حسن اعتماد، همکاری و هماهنگی، برادری و برابری بطور دسته جمعی به شیوه صلحجویانه و بر مبنای اصل منافع و مصالحه ملی و بدون توسل به سلاح حل و فصل گردد.» (تیزس اول)

در رابطه به مسایل مطروحه فوق که اکثراً استقامت «برخورد جدید» نسبت به وضعیت افغانستان و تحلیل آنرا به «شیوه جدید» افاده مینمایند، دو مسئله قابل بحث اند:

نخست: اینکه طرح این مسایل در «تیزسها» بعد از سپری شدن هفت سال و چند ماه از پیروزی «انقلاب ملی و دموکراتیک ثور» و همچنان بعد از سپری شدن پنج سال و ده ماه و دوازده روز از پیروزی «مرحله نوین و تکاملی آن»، خود مؤید آن است که بکاربرد مفهوم «انقلاب ملی و دموکراتیک ثور» تا همین تاریخ در اسناد و موضعگیریهای رسمی سیاسی ح. د. خ. ا و دولت ج. د. ا بدون آنکه در عمل تطبیق و عینیت یافته باشد، تبلیغات بی پشتوانه بیش نبوده است.

دوم: اگرچه در متن «تیزسهای ده گانه» صرف دو بار و آنهم بدون توضیح، مفهوم «مصالحه ملی» بکار برده شده است (تیزسهای اول و نهم) ولی در عین حال در «تیزس دوم» روی مفهوم «مصالحه اصولی» (در مباحثه های درون حزبی آن وقت به عوض آن مفهوم «مصالحه لنینی» بکار برده میشود) تاکید بعمل آمده است که این «اصول» مجموع مسایل مطروحه دربیانیه مورد بحث، منجمله متن «تیزسهای ده گانه» و مفهوم بکار برده شده «مصالحه ملی» را به ارزشهای مورد نظر خویش مقید و محدود می سازد. روی مسئله بطور مستند بحث مینمائیم:

چنانچه نقل قول های فوق نیز نشان میدهند، مجموع بیانیه که ضمن آن «تیزسها» مطرح گردیده، منجمله متن «تیزسها»، گروگان «انقلاب ثور» اند و در خدمت «توسعه پایه های اجتماعی انقلاب» و «تحکیم مزید دست آورد های انقلاب ثور» با تاکید روی این اصل قرار دارند که «حزب پر افتخار ما حزب دموکراتیک خلق افغانستان با فداکاری، نقش پیش آهنگی را در روند انقلاب ایفا مینماید، حزب ما نیروی سمت دهنده و سازماندهنده جامعه ما بیانگر مصالح بنیادی دولتی و ملی مردم افغانستان می باشد» (تیزس دهم)

افزون بر آن در «تیزس های ده گانه»، «دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان» بمثابة افزار حاکمیت، ساختار سیاسی باقی میماند که باز هم ح. د. خ. بمثابة «نیروی سمت دهنده و سازمان دهنده جامعه ما بیانگر مصالح بنیادی دولتی» است و نیز «ماهیت حاکمیت دولتی در جمهوری دموکراتیک افغانستان ناشی از خصلت ملی و دموکراتیک انقلاب ما» (تیزس دوم)، محسوب میگردد.

مبتنی بر «تیزس های ده گانه»، «جبهه ملی پدر وطن» پایه و اتکای اجتماعی - سیاسی حاکمیت دولتی را تشکیل میدهد. به همین ملحوظ در تیزسها میخوانیم که: «ما بطور پیگیر و جدی در راه تحکیم جبهه ملی پدر وطن، توسعه حقوق دموکراتیک و صلاحیت های آن سعی و کوشش مینمائیم تا همه کسانی که آرزوی صمیمی شرکت در ساختمان افغانستان نوین را داشته باشند و به قوانین، رسوم و عنعنات مردم ما احترام میگذارند، به کار و مبارزه درین امر جذب گردند.» (تیزس هفتم) بنابر همین اصل است که در ادامه همین تیزس و پیوست به نقل قول فوق، فعالیت مجاز «گروه های دیگر اجتماعی، سیاسی» با تحمیل شرایط ذیل، چنین تحدید میگردد: «... فعالیت سازمانهای توده بی اجتماعی از قبیل اتحادیه های صنفی، سازمانهای دموکراتیک جوانان و زنان افغانستان و اتحادیه های روشنفکران ایجادگر توسعه و بهبود خواهد یافت.

از جانب دیگر در راه ایجاد چنین سازمانها و گروه های دیگر اجتماعی، سیاسی مشروط بر اینکه با اهداف انقلاب ثور مخالف نباشند و حاضر به همکاری با جبهه ملی پدر وطن و ارگانهای حاکمیت خلق باشند و در راه هماهنگ ساختن نیازمندی ها و منافع اقشار و طبقات مختلف مردم با اهداف عمومی دولت کمک نمایند و علیه رژیم ملی و دموکراتیک ما به مبارزه دست نزنند، هیچ مانعی وجود ندارد. درینصورت روابط ما با آنها بحیث متحدین برقرار خواهد گردید.»

همچنان تیزسها در رابطه به موجودیت قوای نظامی شوروی در افغانستان بدون هیچ نوع طرح و موضعگیری جدید، همان فورمولبندی کهنه (جدی ۱۳۵۸) را یک بار دیگر چنین مطرح مینماید: «دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان جهت دفاع از حاکمیت دولتی، تمامیت ارضی و استقلال ملی افغانستان در برابر مداخلات خارجی مجبور گردید تا کمک

لازم را طبق موازین بین الدول از اتحاد شوروی، دوست صدیق و عنعنوی افغانها تقاضا نماید و این کمک به موقع مبذول گردید. دولت ما با تاکید و بار دیگر خاطر نشان میسازد که بمجرد اینکه مداخلات مسلحانه خارجی در امور کشور ما قطع گردد و عدم تجدید آن بطور مطمئن تضمین گردد، قطعات محدود نظامی اتحاد شوروی از افغانستان خارج خواهد شد.»

استنتاج کلی از تیزسهای ده گانه و مفهوم بکار برده شده «مصالحه اصولی» بطور واضح اینست که این تیزسها نخواستہ و نمیتوانست به مسئله مهم «گذار از جنگ به صلح» جواب ابتدایی نیز ارائه نماید و در بهترین حالت اصول «نیل به پیروزی برای توسعه بیشتر متحدین اجتماعی، سیاسی معتقد به آرمانهای انقلاب» را «به شکل تیزسها مشخص» (پراگراف قبل از تیزس اول) ساخته است تا این امر را که «همه وطنپرستان که به آرمانهای والای انقلاب معتقد و دل بسته هستند حق دارند و باید در امر ساختمان افغانستان نوین و دموکراتیک سهم بگیرند.» (تیزس اول) ممکن سازد. حتی در تیزسها کوچکترین منفذی نیز وجود ندارد که مطابق تیوری «دولت دموکراسی ملی» احتمال و منفذ کوچکی را در زمینه هژمونی بورژوازی ملی افاده نماید، بلکه طی آن موقف ح. د. خ. ا (حزب طراز نوین طبقه کاکر و تمام زحمتکشانشان کشور) بمثابة «نیروی سمت دهنده و سازمانده جامعه» مطلق گردیده است. چنین طرحی حتی ماهیت ادعا شده حاکمیت دولتی در تیزسها را نیز که می باید از «خصلت ملی و دموکراتیک انقلاب ثور» ناشی میگردید، با تمایل به «دولت دموکراسی خلقی»، زیر سوال میبرد. نتیجه اینکه بر بنیاد تیزسها:

- موقف ح. د. خ. ا به حیث «نیروی سمت دهنده و سازمانده جامعه» و «بیانگر مصالح بنیادی دولتی» تثبیت و «نقش پیش آهنگ آن در روند انقلاب» بار دیگر تضمین و مطلق میگردد.
- «ماهیت حاکمیت دولتی» نه تنها به دموکراسی تغییر نمی نماید بلکه این ادعا را نیز عینیت نمیدهد که از «خصلت ملی و دموکراتیک انقلاب» ناشی میگردد.
- جبهه ملی پدر وطن بمثابة یگانه پایگاه اجتماعی - سیاسی حاکمیت باقی میماند که نیروهای سیاسی و اجتماعی شامل آن می باید:

الف. با اهداف انقلاب ثور مخالف نباشند.

- ب- حاضر به همکاری با جبهه ملی پدر وطن باشند.
- ج- حاضر به همکاری با ارگانهای حاکمیت خلق باشند.
- د- در راه هماهنگ ساختن نیازمندی ها و منافع اقشار و طبقات مختلف مردم با اهداف عمومی دولت کمک نمایند.
- ه- علیه رژیم ملی و دموکراتیک ما به مبارزه (عام است شامل تمام انواع مسالمت آمیز و غیر مسالمت آمیز) دست نزنند.
- در مورد حضور قوای شوروی در افغانستان همان موضعگیری سابق را بدون تغییر ارائه میدهد. بنابر همین موضعگیری بود که با خروج قوای شوروی از افغانستان مخالفت شدید صورت میگرفت.
- این در حالیست که درین تیزسها، اپوزسیون مسلح مانند گذشته بحیث «باند های مزدور و اجیران آدمکش صادر شده از خارج درسرزمین ما» (شعار های بعد از تیزس دهم در بیانیه مورد بحث) تلقی شده اند و سایر مخالفین «تعداد از هموطنان ما» خوانده شده اند که «بنابر تبلیغات دروغین و زهرآگین دشمنان داخلی و خارجی فریب خورده اند و بنابر اعمال ضد مردمی، ماجراجویانه و ذهنیگرانه رهبری قبل از مرحله نوین انقلاب، اهداف و وظایف انقلاب ملی و دموکراتیک و دورنمای آن را بدرستی درک نکرده اند.» (مقدمه بیانیه، قبل از تیزس اول) در عین حال «توسعه تماس و مذاکره و مفاهمه» را با «عناصری» توصیه نموده «که تا اکنون ناآگاهانه در موقف خصمانه در برابر انقلاب قرار دارند و یا از اعمال ضد ملی و ضد انقلابی خویش نادم و پشیمان اند.» (تیزس دوم).

تاکید روی «اصول» فوق و مطلق ساختن آنها، نه تنها مفهوم «مصالحه ملی» را که دوبار در تیزسها بکار رفته، بلکه تمام مفاهیم دیگری چون «دموکراتیزه ساختن حیات اجتماعی و سیاسی»، «بسط و توسعه حقوق و آزادی های دموکراتیک مردم»، «حقوق مساوی برای کلیه اتباع کشور»، «شرکت متساوی الحقوق تمام اهالی کشور در اداره امور دولتی، سیاسی و اجتماعی»، «برادری و برابری»، «انتخابات دموکراتیک و آزاد»، «ایفای «مستقلانه وظایف»

قوای مسلح، «توسعه همکاری های همه جانبه بین المللی» و... را که اندیشه سیاسی مصالحه ملی با اتکا بر مضمون مفاهیم مذکور انکشاف نمود، به شعار های میان تهی تبلیغاتی مبدل نموده است. به همین ملحوظ در کنگره دوم حزب با انتقاد مطرح گردید که: «اجرای تصامیم پلینوم شانزدهم کمیته مرکزی ح. د. خ. ا با روش محافظه کارانه، تردد و عدم جسارت صورت میگرفت، سیاست توسعه پایه های اجتماعی دولت صرفاً به مفهوم تامین سهمگیری فزیک سائر نیروها در شرایط حفظ انحصار قدرت در استان ح. د. خ. ا درک میشد و در قبال سهمگیری عملی مخالفین و سائر نیروهای سیاسی در دولت نه برخورد سیاسی بلکه برخورد اداری صورت میگرفت»

بادر نظر داشت توضیحات فوق، در نهایت و به وضاحت میتوان نتیجه گرفت که تیزسهای ده گانه بنیاد های اندیشه بی سنتی ح. د. خ. ا و در مطابقت به آن ساختار های سیاسی (حزبی، دولتی) و اجتماعی سنتی، همچنان ماهیت و شیوه عملکرد این سازمانها را حفظ می نمود.

مصالحه ملی یا نوسازی بنیاد های
اندیشه بی، سیاسی و ساختاری حزب

شیوه برخورد دوم با ضرورت «تحلیل وضع به شیوه جدید»، در محدوده بنیاد های اندیشه بی سنتی ح. د. خ. ا، سیاست ها و ساختارهای سیاسی مبتنی بر آن نمی گنجید. بنابراین با نفی علمی این ارزشها و ساختارهای سنتی، به «نوسازی» آنان یعنی گزینش بنیاد های اندیشه بی کیفیتاً نوین، سیاست ها و ساختار های سیاسی - اجتماعی مبتنی بر آن، توجه داشت. از همین جاست که دوکتور نجیب الله پیوسته روی «تحلیل واقعینانه تری از شرایط اقتصادی - اجتماعی و ترکیب اجتماعی کشور، نه به شکلی که از احکام عام تیوریک و ذهنی گرایانه ناشی میگردد بلکه به ترتیبی که در زندگی واقعی وجود داشت» تاکید مینمود. ایشان طی گزارش اساسی به کنگره دوم حزب چنین گفتند: «ما جستجو کنندگان خستگی ناپذیر حقیقت و شاگردان مدرسه زندگی هستیم، این امر به توانایی ما در جهت تحقق سیاست بزرگ و انسانی مصالحه ملی خواهد افزود و ما را از اشتباه گرفتن شبه حقیقت ها بجای حقیقت نجات خواهد داد».

در چنین اوضاع و با توجه به «زندگی واقعی» کشور بود که دوکتور نجیب الله در کنگره دوم حزب ضرورت تحلیل وضع به شیوه جدید را چنین مطرح نمودند: «لازم بود حزب وضع را به شیوه جدید تحلیل نموده و به حالت رکود و بن بست پایان بخشد، تحلیل انکشاف اوضاع، حزب و دولت را به این نتیجه رسانید که دیگر نمیتواند به چنین جریان امور ادامه دهد، از این رو با در نظر داشت منافع ملی و اوضاع تغییر یافته بین المللی و با توجه به این حقیقت که مسئله افغانستان نمیتواند از طریق نظامی حل گردد. حزب سیاست کیفیتاً نوینی را از طریق مشی مصالحه ملی در پیش گرفت.»

این نو سازی می باید قبل از همه به ح. د. خ. ا، بنیاد های اندیشه یی، اصول مرامی و تشکیلاتی آن معطوف میگردد. نو سازی می باید به حزب کمک مینمود «تا فاصله موجود بین سیاست های آن و واقعیت های عینی جامعه ما را از بین برده و اهداف مطروحه در برابر حزب واقعینانه تر و عملی تر گردیده و با منافع و خواسته های اکثریت مطلق افغانها منطبق گردد.» در تداوم چنین برخورد:

- نخست از همه می باید دستگاه سنتی تفکر حزب، نو سازی میگردد. زیرا تا زمانیکه مفاهیم این دستگاه در ذهن و روان کادر رهبری، سایر کادرها و اعضای حزب مسلط می بود، آنها به جهان منجمله به کشور خویش و معضلات موجود آن، از دریچه این دستگاه نظر انداخته و آنرا به وسیله مفاهیم این دستگاه توضیح و تفسیر مینمودند، آنچه که نادرستی آن در تجربه برملا گردیده بود. بنابراین نو سازی دستگاه تفکر حزب و فرد، فرد از حزبی ها به ضرورت مبرم مبدل گردیده بود. هر عضو حزب می بایست مصالحه را از خود و با خود، بخاطر باز یافتن خود و نجات خود از شر دستگاه ایدیولوژیک شده تفکر خویش آغاز مینمود. مغلق بودن پروسه تحقق مصالحه از همین حقیقت ناشی میگردد؛ مصالحه از همینجا از نو سازی دستگاه تفکر هر عضو ح. د. خ. ا آغاز میگردد و می بایست تمام حزب، تنظیم های اپوزسیون، سایر نیروهای سیاسی و اجتماعی را فرا میگرفت و تا سطح ملی گسترش می یافت. اندیشه سیاسی مبتنی بر فلسفه صلح در یک کشور جنگ زده چنین جاذبه و توانایی نفوذ در مغز های مسوول و دلهای پاک را داشت و دارد. مبارزه بخاطر پروسه تدوین و تعمیم مصالحه ملی با چنین درکی آغاز گردید و ادامه یافت.

در تداوم این مبارزه کنگره دوم حزب خاطر نشان ساخت که: «تاسیس ح. د. خ. ا نه تنها از روی کدام ضرورت ایدیولوژیک، بلکه براساس یک ضرورت تاریخی مبارزه بخاطر نجات جامعه از عقبماندگی، تامین ترقی، استقرار عدالت و برابری صورت گرفته است. در جریان تحقق سیاست حزب بود که فعالیت آن در اکثر عرصه ها تحت تاثیر ایدیولوژی معین قرار داده شد. این امر در برابر ایجاد پایه وسیع مردمی برای حزب موانع بزرگی بوجود آورد و به تحقق سیاست حزب مبنی بر تامین اتحاد نیروهای وطن دوست و ترقیخواه افغانستان صدمات سنگینی وارد ساخت... تجربه ح. د. خ. ا این حقیقت را نیز نشان داده است که مفکوره حزب با شرایط اقتصادی - اجتماعی کشوری که در آن فعالیت مینماید، پیوند ناگسستنی دارد، به همین جهت نامعقول خواهد بود که با تعهد یک جانبه و بی لزوم به این یا آن ایدیولوژی بنیاد اندیشوی خود را محدود سازد... در پروسه تدوین سیستم نظریات حزب در باره سیاست مصالحه ملی، حزب قبل از همه به تفکر ملی، وطندوستانه، معتقدات مذهبی، رسوم و عنعنات مردم افغانستان و تجارب بیش از سه سال تحقق مصالحه ملی اتکا داشت، البته ما به تجارب سایر کشور های جهان نیز ارزش قایل می باشیم و از نظریات مفید متفکرین و دانشمندان بزرگ جهان بدون تعصب و همچنان بدون برخورد تعبدی مطابق به شرایط خاص کشور خود برای غنای اندیشوی حزب مبتنی بر مصالحه ملی و منافع علیای کشور استفاده مینمائیم»

با در نظر داشت اصول فوق و تأیید «نامعقول» بودن تعهد ایدیولوژیک ح. د. خ. ا، ضرورت نوسازی سیستم اندیشه بی حزب موجه گردید. بنابراین، مغز متفکر حزب با اتکا به فلسفه صلح، اندیشه سیاسی مصالحه ملی را بمثابة دستگاہ تفکر سیاسی افغانی محتوی بخشید. بر پایه این اندیشه، سیاست مصالحه ملی مطرح گردید و وسایل تحقق آن تدارک دیده شد. به همین ملحوظ دوکتور نجیب الله با درایت تاکید میداشت که: «این سیاست (سیاست مصالحه ملی) با طرز تفکر نوین سیاسی و فلسفه صلح ارتباط ناگسستنی دارد» (۸) بی مورد نیست که سیاست مصالحه ملی، سیاست: «گذار به شرایط جدید: از جنگ به صلح، از بی نظمی به ثبات و از مخاصمت گسترده به تفاهم سراسری ملی» خوانده میشد (۹). سیاست مصالحه ملی سیاست بزرگ برقراری صلح، حفظ صلح و اعمار بنیاد های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی صلح بخاطر برگشت ناپذیری هیولای جنگ است و به تلقی عامیانه نبود جنگ،

محدود نمی‌گردد. به همین ملحوظ دوکتور نجیب‌الله تاکید می‌کند که: «هدف مصالحه ملی صرفاً محدود به قطع جنگ نبوده بلکه این یک مشی کاملاً استراتژیک است که متوجه سازماندهی مجدد زندگی ملی ما در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، انسانی و اسلامی می‌باشد.» (۱۰) فلسفه صلح و اندیشه سیاسی مبتنی بر آن، همچنان سیاست‌های مبتنی بر این اندیشه نمیتوانست در محدوده آنچه مطرح گردد که «ارزشهای انقلاب ثور» خوانده میشود. بنابراین با اتکا به اندیشه مصالحه ملی، با مفهوم «انقلاب» برخورد جدیدی صورت گرفت که ارزشهای متفاوتی را در مقایسه با آنچه که «ارزشهای انقلاب ثور» خوانده میشود، ارائه مینمود. درین مورد طی گزارش اساسی کمیته مرکزی حزب به کنگره دوم، چنین میخوانیم: «بیانید انقلاب را به مفهوم وسیع آن درک نمائیم و به همین جهت انقلاب به معنی تلاش ملیونها انسان برای دگرگون ساختن وضع نامطلوب و نیل به ترقی، عدالت و برابری یک پروسه ریشه دار تاریخی است که بطور عینی وجود داشته، صرفنظر از دخالت و عدم دخالت ما ادامه خواهد داشت. ولی اگر منظور از انقلاب قدرت دولتی باشد که ۱۲ سال قبل به حزب ما انتقال یافت در آن صورت باید گفت ما به صراحت اعلام داشتیم رویداد ۷ ثور میتوانست به تحول عمیق انقلابی مبدل گردد که متاسفانه بنابه دلایلی که قبلاً توضیح شد این امر با دشواری‌ها و موانع مواجه گردید و تحقق نیافت. از سوی دیگر نه باید چنین تصور نمود که سرنوشت انقلاب با حفظ انحصار یک حزب بر قدرت سیاسی وابسته است، در حالیکه انقلاب به مفهوم تحولات اقتصادی-اجتماعی کار توده‌های مردم بوده و یک حزب سیاسی نمیتواند به تنهایی مجری آن باشد. به این جهت است که امروز حزب قدرت را با سایر نیروهای سیاسی تقسیم مینماید و در آینده نیز از طرق قانونی و بر اساس موازین دموکراسی برای تامین سهم هرچه براننده حزب در حاکمیت سیاسی مبارزه میکنند... ایدئالهای انقلابی به معنی واقعی آن صرفاً میتواند در گستره ایدئالهای انسانی، اخلاقی و دموکراسی زنده بماند و نه خارج از آن. از این رو با صراحت اعلان میداریم که ما جانبدار انقلاب هستیم، ما انقلاب را به مفاهیم چون اعمال زور، خشونت، انحصار قدرت به قیمت ادامه جنگ، تهدید آزادی‌های اساسی اتباع و سوق جبری جامعه در مسیر کلیشه‌های ذهنی و عاریتی، کاملاً مردود میدانیم. ما طرفدار انقلاب به مفهوم اعتلای کشور، تحکیم وحدت ملی، و دموکراسی، خوشبختی و

رفاه مردم میباشیم. ما پشتیبان انقلاب همگانی و تدریجی، انقلاب صلح آمیز به اشتراک تمام مردم هستیم.»

اساسات اندیشه‌ی فوق قبل از همه ضرورت نوسازی اصول مرامی حزب را نیز مطرح مینمود. بر اساس همین اصل کنگره دوم حزب مبتنی بر بنیاد های «نو» اندیشه‌ی، مرامنامه جدید حزب را تصویب نمود «که معطوف به برآورده شدن اهداف عمومی ملی» در آن «مرحله» بود، و «مشخصه اصلی آن را گذار از جنگ به صلح و اعمار مجدد کشور تشکیل» میداد.

ساختارها و وسایل سیاسی که در تطابق و در خدمت «ارزشهای انقلاب ثور» قرار داشت نیز نمیتوانست، در تطابق و در خدمت ارزشهای قرار گیرد که اندیشه کیفیتاً نوین حزب آنان را مطرح نموده بود. بنابراین حزب نوسازی ماهیوی ساختارها و وسایل سیاسی جامعه افغانی، منجمله نوسازی ماهیوی ساختار و عملکرد خود حزب، ارگانهای دولتی (دستگاه اجرائیه، مقننه و قضائیه)، سازمانهای اجتماعی و سیستم حقوقی کشور را در برابر خود قرار داد، که این سیستم حقوقی، ساختارهای جدید، ماهیت آنان و شیوه عملکردشان را تعریف و تثبیت مینمود.

به هدف تغییر ساختار و عملکرد ماهیوی تشکیلات حزب، کنگره اساسنامه جدید حزب را که «تفاوت کیفی» میان طرح نو و «طرح نافذ» قبلی وجود داشت، تصویب نمود. درین زمینه در گزارش اساسی تأیید شده کنگره چنین میخوانیم: «باید درک نمود که طرح فعلی صرفاً وریانت تعدیل شده اساسنامه های قبلی حزب نیست. . . احکام و متن های مندرج آن بر پرنسیب های متفاوت از گذشته اتکا دارد. این مسئله در مقدمه طرح مذکور که در آن هویت حزب به صفت سازمان سیاسی و اجتماعی که در جهت دستیابی به صلح پایدار سراسری، دفاع از استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشور، حفظ و استحکام وحدت ملی، اعمار مجدد و انکشاف اجتماعی - اقتصادی افغانستان و تامین عدالت، مجاهدت نموده عناصر ترقیخواه، وطن دوست، ملی، دموکرات و مترقی را متحد می سازد، مشخص گردیده است. چنین فورمولندی نه تنها دایره وسیعتری از اهداف مبرم ملی را در برابر حزب قرار میدهد بلکه همچنان دروازه های آنرا بروی حلقات وسیعتری از نیروهای سالم ملی نیز میگشاید. بر اساس مطالبات طرح جدید، آنچه از اتباع جمهوری افغانستان میتوانند عضویت حزب را حاصل

نمایند که دارای اهلیت حقوقی بوده در جهت اهداف عالی حزب مبارزه نموده و به دین مقدس اسلام و سنن پسندیده مردم ما پایبند باشند. البته این اصل منافی عضویت پیروان سایر ادیان نیز نمیگردد.»

سرانجام «با در نظر داشت عدم هماهنگی مرامنامه [جدید] حزب با نام» قبلی آن «بجا» دانسته شد که «نام ح. د. خ. ا به حزب و طن»، «تعدیل» گردد.

در مطابقت با اندیشه نوین سیاسی حزب، پروسه تکوین «دولت جمهوری افغانستان» با ساختار و عملکرد کیفیتاً نوین، آغاز گردید و به مرور زمان ساختارها و عملکرد «دولت دموکراتیک جمهور افغانستان» را نفی و ساختارهای جدید جانشین آن گردیدند. قانون اساسی جدید تصویب و بر مبنای آن سیستم نوین حقوقی شکل و محتوی یافت و نافذ گردید.

در تداوم پروسه تحقق مصالحه ملی، کنگره دوم حزب یک بار دیگر «جهت اساسی مصالحه ملی» در زمان تدویر کنگره را چنین مشخص نمود:

«- حل مسایل حال و آینده افغانستان از طریق سیاسی با مرجح دانستن منافع ملی و صلح سراسری بر منافع طبقاتی، حزبی، قشری، محلی، قومی و قبیله‌ای.»

- مبارزه بخاطر تامین دموکراسی در حیات جامعه به ترتیبی که هیچ نیرو و گروه اجتماعی از شرکت متساوی الحقوق در آن، مستثنا نباشند.

- پذیرش حق قانونی برای همه احزاب و سازمانهای سیاسی متکی بر سیستم تعدد احزاب.

- پیشبرد دیالوگ وسیع سیاسی با همه نیروهای درگیر در جنگ اعم از نیروهای مستقر در پشاور و تهران، طرفداران شاه سابق و روشنفکران افغانی مقیم غرب، نمایندگان مهاجرین و خاصاً قومندانان داخلی بمنظور جستجوی راه‌های پایان دادن به انقطاب خونین کنونی و دسترسی به تفاهم وسیع بر مبنای منافع ملی.

- مساعی بخاطر رفع انحصار قدرت از جانب یک حزب، جستجوی ائتلاف های معقول و ممکن بمنظور ایجاد حاکمیت مؤثر و تامین کننده صلح سراسری از طریق انتخابات آزاد و دموکراتیک.

- مبارزه در راه اتخاذ تدابیر لازم تقنینی بمنظور تحکیم قانونیت در کشور و ایجاد اساس مطمئن حقوقی بمنظور رشد اقتصاد چند نهادی.

- مبارزه در راه تامین اتحاد عمل همه نیروهای جانبدار صلح و گسترش زمینه های شرکت فعال و مشترک آنها در حیات سیاسی و اجتماعی کشور.

- مساعدت به امر عودت آبرومندان و اسکان مجدد مهاجرین به کشور» (۱۱)

باید گفت که در زمان تدویر کنگره حزب (۶-۷ سرطان ۱۳۲۹)، عودت کامل قوت های نظامی اتحاد شوروی قبلاً (۲۲ دلو ۱۳۲۷) تحقق پذیرفته و دفاع مستقلانه از جمهوری افغانستان با موفقیت ادامه داشت. به همین ملحوظ مسئله عودت قطعات مذکور و طرح دفاع مستقلانه از جمهوری افغانستان، شامل جهات اساسی فوق الذکر نگردیده اند.

بخاطر اختصار، از صحبت توضیحی پیرامون دست آورد های مصالحه ملی صرف نظر نموده، صرف خاطر نشان میگردد که بعد از گذشت چند سال، از آغاز طرح و تحقق سیاست مصالحه ملی و در نتیجه اثرات مثبت همین سیاست بود که عودت قوای نظامی اتحاد شوروی به کشور شان از طریق سیاسی ممکن و افتخار سیاسی - تاریخی « نجات وطن» نصیب حزب وطن گردید. تعداد اعضای حزب از ۵۸۷۲۸ تن به ۱۷۳۲۱۴ تن یعنی سه مرتبه ارتقا یافت، صفوف قوای مسلح افغانستان چندین برابر تقویه و مورال رزمی آنان ارتقا و دفاع مستقلانه با موفقیت تحقق یافت، نظام سیاسی کشور منجمله نظام دولتی جمهوری و بر اصول دموکراسی بنا و پلورالیزم سیاسی امکان یافت، به تجرید جمهوری افغانستان در عرصه بین المللی و در ذهنیت جهانی خاتمه بخشیده شد. سر انجام نه حزب وطن، متحدین سیاسی آن و سایر هواداران صلح، بلکه این نیرو های جنگ طلب بودند که از رکود و بنبست مجاهدت رنج میبردند و به تجرید شدن شان از میان مردم افغانستان و در عرصه بین المللی، به صراحت اعتراف مینمودند.

گلبدين حكمتيار يكي از بنيادگراترين رهبران اپوزسيون مسلح مقيم پاكستان در زمينه اعتراف نموده، چنين مينويسد: «ناكامي عمليات جلال آباد؛ تداوم حكومت نجيب و آتش بس بعضي گروه ها با او؛ يکجا شدن برخي از قومندانان نامنهاد نفوذی با خاد؛ بازگرديدن مجدد شاهراه کابل گرديز به وسيله رژيم؛ گسترش کمر بند امنيتی شهر کابل تا لوگر و ميدانشهر؛ رفت و برگشت مصوون کاروانهای اکمالاتی رژيم در شاهراه سالنگ؛ انحلال حكومت مؤقت مجاهدين؛ جنگ [احمد شاه] مسعود در شمال عليه حزب اسلامي که به تدريج به محلات ديگر گسترش می يافت؛ تبليغات شديد خبر رسانی های غربي به نفع رژيم کابل و برخلاف مجاهدين؛ عدم اعتراف در مورد حكومت مؤقت مجاهدين از جانب پاكستان و... به چنين حالت خطر ناک و سرانجام به چنان رکودي منجر شد که برای شکستن آن به يک ابتکار جدی ضرورت بود.» (۱۲)

او نيرو و افزار اين ابتکار را، نه در ميان تنظيم خويش و نه در مجموع تنظيم های اپوزسيون و حاميان خارجي شان می يابد، بلکه در ميان مخالفين مصالحه ملی در رهبری ح. د. خ. ا و قوای مسلح جمهوری افغانستان و در ميان آنهایی می يابد که خود را مانند گلبدين در بيگانه گم نموده و از خود بيگانه شده بودند.

احمد شاه مسعود بعد از آنکه روی شانه های «ستون پنجم» به کابل انتقال و بر اريکه قدرت تکیه زد، طی ملاقاتی با يک هيئت عربي، چنين اعتراف نمود: «... مسلمانان در روزهای قبل از سرنگونی رژيم سابق به حالتی از نا اميدي رسیده بودند که بازتاب آن در اکثر جبهات ملاحظه ميشد. در عين زمان دشمنان خدا دست به کار شدند تا نقشه های خود را عملي سازند و جای حكومت نجيب را به يک حكومت غير اسلامي ديگر بدهند. همه شما در جريان بوديد و اخبار تشكيل حكومت بيطرف را می شنيديد. از تحركات نماينده ملل متحد [بنين] سيوان ميان کابل و پشاور آگاهی داشتيد. هيچکس نمی توانست تصور کند که وضع به کجا می انجامد. همگی فاصله گرفتن از مجاهدين را آغاز کردند. حتی نزديک ترين کسانی که همراه ما در مدت ۱۴ سال صبر و استقامت نشان دادند از جمود و بنبست در اوضاع نظامی به ياس رفته بودند و با در نظر داشت منافع ملت و دولت های شان پل های مصالحه با رژيم نجيب را ايجاد کرده بودند. خود تنظيم های جهادی به حالت بيم و ترس گرفتار شده بودند. همگی متوجه به

طرح نماینده ملل متحد بنین سیوان بودند. به طرح تشکیل حکومت بیطرف اکثر تنظیم ها موافقت کردند.» (۱۳)

چنین بود نتیجه مبارزه پر از فراز و نشیب نیروی سیاسی متعهد به منافع ملی و معتقد به اندیشه سیاسی مصالحه ملی که با در نظر داشت همه ظرافت ها و باریکی های مبارزه آگاهانه سیاسی در اوضاع و شرایط بحرانی، با از خود گذری و فداکارانه عمل میکرد و راه را برای تحقق آرمانهای خود، به پیش باز مینمود. دوکتور نجیب الله بارها میگفت که: «اگر نیروهای جنگ طلب میخواهند جنگ را بالای ما تحمیل کنند، ما چرا نتوانیم صلح را بر آنها قبول نمائیم». و اینک بعد از هفت سال مبارزه دشوار توأم با فداکاری و آفرینش حماسه ها، «آهورا»ی صلح توانسته بود «اهریمن» جنگ را تجرید و «به حالت ناامیدی» برساند که «همگی فاصله گرفتن از» این اهریمن را «آغاز کردند. حتی نزدیک ترین کسانی که همراه» آن «در مدت ۱۴ سال صبر و استقامت نشان دادند از جمود و بنبست در اوضاع نظامی به یاس رفته بودند و.. پلهای مصالحه با رژیم نجیب را ایجاد کرده بودند. همگی متوجه به طرح نماینده ملل متحد بنین سیوان بودند.» پس زمان آن فرارسیده بود که صلح بر جنگ طلبان تحمیل گردد. بنابراین:» به طرح تشکیل حکومت بیطرف اکثر اکثر تنظیم ها موافقت کردند.» در چنین شرایطی است که اهریمن جنگ از مسکو با آرایش دیگر به پرواز آمده «قهرمان ملی»، «نا امید» را «امید» بخشیده، روی «بالهای» خود به «کابل» میرساند و نایره جنگ ادامه می یابد.

اندیشه مصالحه ملی سلاح نیرومند فکری مبارزین راه صلح، دموکراسی، ترقی و عدالت اجتماعی مبتنی بر اساسات جامعه رفاه همگانی است. طبیعی است که دست یابی به ارزش های استراتژیک فوق، مبارزه پر از فراز و نشیب توأم با پیروزی های مقطعی و شکست های مؤقت بوده و خواهد بود، اما باور ما اینست که مبارزین معتقد به این سلاح فکری راه خویش را با رفع موانع، پیوسته به پیش به سوی رسیدن به اهداف شان، باز مینمایند. مبارزه برای تحقق مصالحه ملی، این آرمان بزرگ مردمی در کشور ما آغاز یافته و ادامه دارد.

تدویر مؤفقانه کنگره دوم حزب و تأیید کامل و با اتفاق آرای آن از اندیشه مصالحه ملی، سیاست ها و عملکرد رهبری حزب، در حالی صورت گرفت که اکثریت مخالفین قبلی این اندیشه منجمله حامیان «تیزسهای ده گانه» - که در گزارش کمیته مرکزی ح. د. خ. آنان بمتابه

دارندگان «روش محافظه کارانه، تردد و عدم جسارت» خوانده شده اند. در آن با رای مثبت سهم گرفتند، این حقیقت انکار ناپذیر، خود مؤید کامل درستی این اندیشه محسوب می‌گردد. در عین حال کسب اعتبار بین المللی اندیشه سیاسی مصالحه ملی در حال حاضر، مؤید آنست که این اندیشه بمثابه رهنمای عمل آگاهانه نیروهای سیاسی، در امر تحقق وظایف گذار از جنگ به صلح و اعمار مجدد کشور، اهمیت خویش را حفظ نموده است. ما اطمینان داریم که اعضای وفادار به آرمانهای حزب وطن و رهبر این حزب (مبارز پشش گام راه صلح، ترقی، عدالت، دموکراسی و شهید سرافراز دفاع از نوامیس ملی دوکتور نجیب الله) میتوانند و باید بتوانند با تبارز بلوغ فکری بر محور این اندیشه سیاسی - که خود افتخار ضرورت طرح، آغاز پروسه تکوین و جریان تحقق آنرا در دشوارترین لحظات تاریخی کشور بعهدده داشتند - بدور هم جمع گردیده و با پیوست مجدد خویش به کانون گرم این خانواده سرافراز، به ضرورت زمان پاسخ منطقی بدهند. در عین حال اندیشمندان خانواده سیاسی ما نباید فراموش کنند که در اوضاع تغییر یافته کنونی کشور، اشکال تعمیم سیاست های مبتنی بر این اندیشه، جهات اساسی آن و وسایل تعمیم آنان نیز میباید تغییر یابد، آنچه که تا اکنون با این امر مهم برخورد مشخص صورت نگرفته و توجه کمتر به آن معطوف گردیده است.

با توضیح ماهیت «تیزسهای ده گانه» و «سیاست مصالحه ملی» اینک میدانیم که مدافعین آنان دو موضعگیری سیاسی را که در برابر هم قرار داشتند، افاده مینمودند و مینمایند. بنابر اصل آزادی اعتقادات سیاسی، فرهنگ متمدن سیاسی حکم مینماید که می باید به حق موضعگیری سیاسی همه کسانی که به «تیزس های ده گانه» و یا هم به «مصالحه ملی» معتقد بودند و هم اکنون نیز به آن معتقد هستند، احترام گذاشته شود، ولی با تأکید تذکار میداریم که این اصول اخلاقی را هم می باید در نظر داشت:

- به این حقیقت صراحت داده شود که «تیزسهای ده گانه» و «سیاست مصالحه ملی» دو موضعگیری متفاوت اندیشه یی و سیاست های عملی را افاده مینمایند. یعنی:

اولی: موضعگیری سیاسی ملهم از طرز تفکر و سیاستها سنتی ح. د. خ. ا و روان ناشی از آن بود و است و بر حفظ ساختار های سنتی مذکور پافشاری داشت. در حالیکه؛

دومی: موضعگیری ملهم از طرز تفکر «نو»، سیاست‌ها و ساختارهای مبتنی بر آن (اندیشه سیاسی مصالحه ملی، سیاست‌های عملی و ساختارهای مبتنی بر آن) بود و بر نفی علمی بنیاد‌های اندیشه بی، سیاست‌ها و ساختارهای سنتی پافشار داشت، که سرانجام موضعگیری سیاسی «حزب وطن» را افاده نمود و کنگره دوم حزب با اتفاق آرای برصحت آن مهرتائید گذاشت.

کنگره دوم حزب «آغاز» مبارزه میان این دو موضعگیری («سیاست جدید و روان گذشته») را از ابتدای «سوق دادن حزب در مسیر تفکر و برخورد جدید» (۱۴) تشخیص نموده بود.

- ما به آن عده از معتقدین «تیزس‌های ده گانه» که همین اکنون نیز صادقانه در چنین موضع قرار دارند، احترام می‌گذاریم و در عین حال از آنها توقع داریم که می‌باید بطور مستدل و مهذب از اعتقادات خود، با شجاعت و صراحت دفاع نمایند. این وضع به آنها و جاهت خواهد بخشید. زیرا مانور کردن ابهام‌آمیز میان این دو موضعگیری، از یک طرف فضا را برای کلاه برداران سیاسی وابسته به مراکز ویژه اجنبی مساعد ساخته و از جانب دیگر برای خود آنان نیز جز مغشوش بودن سوال برانگیز ماهیت سیاسی، ثمری نخواهد داشت.

- آن عده بی از معتقدین سابق «تیزس‌های ده گانه» که با مرور زمان، عدم کارایی اعتقادات قبلی شان را درک نموده و اکنون به درستی اندیشه سیاسی مصالحه ملی باور دارند، می‌باید صداقت و شجاعت بیان صریح به این حقیقت را تبارز دهند. این امر به مواضع ابهام‌آمیز سیاسی آنان خاتمه داده، برخورد صادقانه شان را با تصامیم کنگره دوم تجلا بخشیده، اعتماد متقابل میان اعضای حزب و وطن را تقویت نموده و پروسه پیوست مجدد آنان را در تشکیل واحد تسریع مینماید. ما عقیده داریم که به جز خیانت به آرمانهای حزب و وطن - این حزب پیش‌آهنگ مبارزه بخاطر صلح، ترقی، عدالت و دموکراسی - هیچ چیز ما را از همدیگر جدا ساخته نمیتواند. میدانیم که در میان اعضای یک خانواده اختلافات سلیقوی، شکر رنجی‌ها و حتی بعضاً مخاصمت‌های مؤقتی نیز بروز مینماید که می‌باید با درایت و تعقل جهت حل و فصل آن اقدام کرد. نباید جهل و خودخواهی، نباید غرور منفی و نباید کلاه برداران سیاسی و اجیران معلوم الحال بیگانه - که کمر به فروش بار دیگر ما بسته اند و میخواهند پارچه‌های این خانواده مقدس ما را در خدمت دستیابی به اهداف سازمان‌های ویژه

خارجی: آی. اس. آی پاکستان، آخند های ایران، فدراتیف روسیه و... این دشمنان جهنمی و قسم خورده مادروطن و حزب محبوب ما، و یا هم در خدمت جهان خواران کهنه کار و تازه کار دور و نزدیک قرار دهند. باعث تداوم آتش نفاق در میان اعضای خانواده بزرگ و خانه مقدس ما (حزب وطن) گردند. ما توان تبارز چنین بلوغ سیاسی را داریم و باید داشته باشیم.

بخاطر ورود بیشتر به بنیاد های فلسفی و اندیشه یی مصالحه ملی و سیاست های مبتنی بر آن ضرور دانسته می شود در فصل های بعدی به توضیح نسبتاً بیشتر مسایل پرداخته شود.



یادداشت ها:

۱. متن کامل این مقاله به تعقیب کنفرانس علمی مذکور در سایت تترنتی «آینده» ارگان نشراتی «نهضت آینده افغانستان» و همچنان در سایت انترنتی «پیام وطن» اقبال نشریافت.
۲. دوکتور نجیب الله بعضی اوقات، طی جواب کنایه آمیزه پرسش های غرض آلود حامیان طرزتفکر سنتی حزب، سیاست مصالحه ملی را چنین میخواند.
۳. در گزارش اساسی کنگره دوم ج. د. خ. ا که طی آن این حزب به حزب وطن مسما گردید، درمورد مفهوم انقلاب، همچنان حفظ و ادامه ماهیت انقلابی حزب دیدگاه جدیدی ارائه شده

- است. این دیدگاه را در همین مجموعه، طی بخشی تحت عنوان «مصالحه ملی یا نوسازی بنیادهای اندیشه‌یی، سیاسی و ساختاری حزب»، مطالعه خواهید نمود.
- ۴- عبدالله نائبی، مضمون تحت عنوان «نفی گذشته یا نقد گذشته»، نشریه «آینده»، شماره مسلسل ۱۵، مؤرخ میزان ۱۳۸۱- اکتوبر ۲۰۰۲، صفحه اول، ستون دوم.
- ۵- عبدالله نائبی، «پیگفتار» مضمون «گونه‌یی بررسی از زندگی و فروپاشی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، نشریه آینده، شماره اول، سال اول، نشر شده در ۴ جوزای ۱۳۷۹- ۲۴ می ۲۰۰۰، صفحه پنجم، ستون‌های دوم و سوم.
- ۶- عبدالله نائبی، همانجا، ستون سوم.
- ۷- عبدالله نائبی، مؤخذ چهارم، همان نشریه، همان صفحه، همان ستون.
- ۸- بیانیه دوکتور نجیب الله در جلسه فوق العاده کمیسیون مصالحه ملی، مؤرخ ۲۲ جدی ۱۳۲۲ برگرفته از مجموعه: بخشی از بیانیه‌های شهید دوکتور نجیب الله در رابطه به مشی مصالحه ملی، نشر شده با مناسبت سومین سالگرد شهادت ایشان، صفحه ۲۲.
- ۹- گزارش اساسی کمیته مرکزی به دومین کنگره ح. د. خ. ا.
- ۱۰- بیانیه دوکتور نجیب الله به مناسبت چهارمین سالگرد مشی مصالحه ملی، مؤرخ ۲۵ جدی ۱۳۲۹، برگرفته از مؤخذ ششم، صفحه ۱۸۱.
- ۱۱- گزارش اساسی کمیته مرکزی به دومین کنگره ح. د. خ. ا.
- ۱۲- گلبدین حکمتیار، «پتی توطی بر بندپی خیری»، صفحه ۲۰. ترجمه از زبان پشتو به دری توسط نویسنده این مجموعه صورت گرفته است.
- ۱۳- بخشی از اعترافات احمد شاه مسعود در ملاقات با یک هیئت عربی که جهت مصالحه میان او و گلبدین حکمتیار به کابل آمده بودند، منتشره در هفته نامه معروف عربی المسلمون، شماره ۴۲۲، منتشره روز جمعه، مؤرخ دوم اپریل ۱۹۹۳.
- ۱۴- گزارش اساسی کمیته مرکزی به دوم کنگره حزب دموکراتیک خلق افغانستان.

ادامه دارد... ← ← ← فصل دوم

پیام وطن